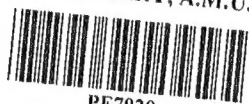


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE7920



۱۹۲۰ (۱۰) ۱۱۱۴۵۵۱۵

وزن و طرح مثنوی

و نیز مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی
گفته است المثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ،
والثالث من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد
من الخفيف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى -
نیز است در مجمع الصنائع و در باب لطافت

و در کشف و غیره - و در کشف و غیره - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا

و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا



و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا
و در بحرهای بزرگ - و در بحرهای بزرگ - و از استقرا

طرح مثنوی گوی

در سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان
فارسی و اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند -
ما در امور افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام گور
و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله طاهر که روزگار

و در سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان

بود شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چیست
 کتاب است گفت این قصه و املق و عذراست و خوب است
 که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم
 قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزی نمیخوانیم
 ما را از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف
 و پیش ما مرود است - فرمود تا آن کتاب را در آید انداختند
 حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغلق
 جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان
 ندیده اند - و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدور
 - تا قول او - امّا شعر فارسی بروزگار شاهان سامانی رونق
 استاد ابوالحسن رودکی درین علم سرآمد روزگار بود -
 شاعر است که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتهى
 در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکی
 رحمه الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سهیلی
 دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکی از فضلا
 امر کرد - تا آن نسخه (ای کليلة و دمنه) را از زبان عربی
 فارسی نقل نموده - و رودکی شاعر بفرموده سلطان آنرا در
 انتظام داده - انتهى و در دولتشاهی نیز نوشته که استاد رودکی
 کليلة و دمنه را بموجب اشارت امیر الامرا نصر ابن احمد
 در آورده - و او از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو می گفته

آدم الشعرا رودکي (۷)

۱۰ الخيال - وواله داغستاني در رياض الشعرا نوشته که حکيم
 السمرقندي - اسم اصلش عبدالله و کنيتش ابو جعفر
 بوده - از قدمای طبقه عليه بلغا و از فصحاى طايفه
 مت - جميع شعراى زمان ريزه خور خوان بلاغت
 خرمين فصاحت اويند - الحق وى نادره دوران و
 بوده - در شيوه سخنوري و آئين بلاغت گسترى مخترع
 مت - و اوست که زبان طعن عرب را از عجم کوتاه کرده - و
 احب نجم معترف ساخته - استاذ رشيد در حق وى
 * شعر *

بالم کس نه نیکو شاعري * رودکي را بر سر آن شاعران زيبد سري
 نمودم سپرده را صد هزار * هم فزونتر آيد ار چونانکه بايد بشمري
 مقدار اکثر مداحي او کرده اند - انتهي - و اذر اصفهاني
 آورده که استاذ ابوالحسن رودکي در روزگار دولت
 سامان بوده - و نخست در گنجينه شعر فارسي را او بکليد
 - گويد که بغير شعرى از بهرام گور و مصرع از خلف
 ليسى صفار شعرى بزيان فارسي گفته نشده - و اگر هم
 دل که بنقل دولت عرب ضبط نشده - بهرحال تا زمان
 عمر صاحب ديوان نبوده - نقل است که قصه کليله و دمنه را
 ده و از امير نصر نوازشات و صلات گرا نمايه يافته - انتهي -
 نجاشي با مرقومست که - رودکي رحمه الله - و

از شعرای ماورالنهر است - و از مادر نابینا زاده اما چنان ذکی و
تیزفهم بوده که در هشت سالگی ^(۱) قرآنرا بتمام حفظ کرده و قرائت
بیاموخته و دران ماهر شده - و نصر ابن احمد سامانی او را
تربیت کرده - گویند او را دویست غلام بوده و چهار صد شتر در زیر بار
رخت او میرفته و بعد از وی هیچ شاعری را این مکنت نبوده
و اشعار وی (العبدۃ علی الراوی) صد دفتر برآمده است - و
شرح یمینی ^(۲) مذکور است که اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بود
است - انتهای - و محمد امین رازی در هفت اقلیم گفته که فریدالد
ابوعبدالله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمره انام از عجایب
ایام - اگرچه اکمه بود - اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود - اگرچه
بصر نداشته - اما بصیرت داشته - تولد وی از رودک سمرقند است که
از مادر نابینا شده - گویند در هشت سالگی قرآنرا تمام حفظ نمود -
و بعد ازان بشعر رغبت فرمود - و لوی آن بخوبی بر وجه برافراشت -
او را حق سبحانه آواز خوش و صوت دلکش عنایت کرده بود که
هرگاه قفل زبانرا در قرائت گشودے قدسیانرا قلوب برودے - و اگر بکلید
تلاوت دهانرا بانفتاح پیوستے اعلی و ادنی و بر و برنا شیفته وی
گردیدندے - در آخر بمطربی افتاد و بریط پیام رخت - و کارش در
نوازندگی بجایه رسید که آب دستش در مقام نواخت هم خاکی
ملال بباد دادے و هم آتش در جگر کدورت زدے - و چون آواز او

(۱) ن - شش || (۲) منسوب به یمین الدوله سلطان محمود سبکتگین ||

(۹۰) آدم الشعراء رودکی

عراق رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان
مکرم الله بود بقرینت خویش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت -
نعمت و نعمت او بعد کمال رسید تا بعدی که او را دوئیست غلام
خریده بوده و چهار صد شتر در زیر بنه او میرفته چنانچه
شعر الجامی اظهاره بدان کرده میگوید * بیت *

رودکی آنکه در همی سفتی * مدح سامانیان همی گفتی

علمه شعرهای همچو دُرش * بود در بار چار صد شترش

نصیری بتقریبی در یکی از قصاید خود میگوید * شعر *

چهل هزار دم رودکی ز مهتر خویش * عطا گرفت بنظم کليلة در کشور *

صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل

و بجای - بنظم کليلة در کشور - بنظم کليلة و منه - نوشته -

صاحب مرآة الخیال مصرع ثانی آنرا بدین اسلوب خوانده * ع *

طا گرفت بنظم آوری بکشور خویش * و هم صاحب هفت اقلیم

نم - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند مثل حنظلة

بسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیم گروگانی برخاستند - اما

و نوبت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را

بش پدید آمد - قدوة شعری آن دو دمان رودکی بوده - و او اول

است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعری آل سامان

نم - شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن

روی ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابونرمعمر الجرجانی -

ادج (۱۰) آدم الشعرا رودکی

و ابوالمظفر نصیر بن محمد النیسابوری - و محمد بن عبد الله الجندی
و ابو منصور عماره بن محمد المروزی - و دقیقی^(۱) - که هر یک در فن
خود تمام بوده اند - و اکثر از شعرا رودکی را مدح گفته اند و در
شاعری مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهید - و دقیقی - و
عنصری - و رودکی را سلطان الشعرا گفتند - انتهى - و آزاد بلگرامی
در خزانه عامره رقم کرده که رودکی سمرقندی کاروان سالار شعراست
و مقدمه الجیش فصحا - و اول کسی که بتدریس سخن پرداخت -
و الوان گله را گلدسته ساخت - امیر نصر سامانی او را تربیت
کرد - و فرموده او کتاب کلیده و دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم صله
برگرفت - انتهى - در وجه تخلص او برودکی دولت شاه نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقی ماهر بوده و بر ربط را

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از لب الالباب محمد دعوی آورده که شعری

آل طاهر و آل لیت و آل سامان این دوازده کس بوده اند - یکم
حکیم حنظله بادغیسی - دوم حکیم فیروز مستوفی - مداح عمر ولایت -
سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشعید صالح بن محمد
هروی - پنجم استاد ابوعبد الله محمد رودکی - ششم شیخ ابوالعباس
الفضل ابن عباس - هفتم شیخ ابو ذراعه معزی جرجانی - هشتم
ابوالمظفر ناصر بن محمد نیشاپوری - نهم ابوعبد الله محمد بن
عبد الله جنیدی - دهم ابو منصور عماره بن محمد مروزی - یازدهم
ابومرید بلخی - دوازدهم ابومرید بخاری - انتهى *

فیکو نواخته - و بعضی گویند که رودک موضوعی است از اعمال بخارا و رودکی از انجاست - انتہی و در شرع الشعرا نوشته که قبل از رودکی هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح قصیده و غزل را بانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثله فرهنگ جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این بیت * شعر * داشته آن تاجر دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر بار * انتہی - غالباً این بیت از کلیله و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد متجاوز بود اما درین وقت بنابر حکم قلت از یاقوت اصفرو کبریست احمر عزیزتر است - انتہی - و قاسم ادرانی در سلم السموات گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلس ابونصر بن احمد بود کتاب کلیله و دمنه را در حدود عشرين و ثلاثماية (۳۲۰) نظم نمود - انتہی - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده انتہی - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما واله داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدیم زمان از رودکی و شهید گوی سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان بسند آورده اند شعرا و

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب در سنه ۳۳۳
 ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست *
 تو سیمین تنی من چو زرین ایاغ * تو تابان مهی من چو سوزان
 بدشمن برت زندگانی مباد * که دشمن درخت است تلخ
 انتهی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین
 من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه)
 ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هردو معاصر
 بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلیده و دمنه که در سنه
 ثلثمایه زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدام بود بر ابو شکور
 دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در هاست
 مسطور است که دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت
 از خفت صبا گرو بوده - و لطافت ابیاتش آبخوان را
 نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکیل
 خراسان و توران بفرق آل سامان مکمل گردید خواستند
 سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند - چون دران وقت
 نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نیافته
 از حیث قوه بفعل نمی آمد - چون نوبت بامیر نوح بن منصور^(۱)

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر نصر سامانی و
 سلطان ناصرالدین سبکتگین بوده - و در سنه سیصد و هفتاد و هشتاد

او مکی همتش بدان مصروف گردید که سنای این ازاده از مصباح
 طای او بحصول پیوندد - لاجرم دقیق را که قدوة شعرای عصر
 زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت
 رفته او انداخت - و دقیق بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر
 بیست هزار بیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بردست
 غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت *
 جوانی بیامد گشاده زبان * سخنگوی خوشطبع و روشنروان
 بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن
 گشتاسب و ارجاسب بیته هزار * بگفت و سرآمد بدو روزگار
 یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یک بنده برگشته شد
 و امروز شعر دقیق بغایت عزیز و نایاب است - انتهی - و در مفتاح
 التواریخ همین منقولست - در آنشده آمده که - دقیق اسمش
 استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی از او از
 طوس - و بعضی از بخارا - و جمعی از سمرقند میدانند - بهر حال از
 اشعارش چیزی در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع
 و حلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان
 غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد -
 انتهی - در بهارستان جامی مرقومست که دقیق رحمة الله علیه
 از شعرای ماقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای
 شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کمابیش -

اوج (۱۴) ملك الشعر اعنصرى

فردوسي آنرا با تمام رسانیده - انتهي - فردوسي در جلد سيم شاهنامه
اين اشعار دقيقی آورده و ذکر او در آن کرده - کما سيچي *

ديگر از مثنوی گويان قدیم استاد سخنوران ملك الشعر اعنصرى
بوده است - جامي رحمه الله در بهارستان فرمايد که عنصرى -

وى مقدم شعراي عصر خود بوده است و ويرا يمين الدوله

محمود سبکتگين بنظر قبول ملاحظات فرموده - گويد ويرا

مثنوياتست بسيار - موشح بمدح سلطان مذکور - يک ازان موسوم

بوامق و عدرا - اما ازانها اثرى پيدا نيست - انتهي - دولتشاه

سميرندي گفته - ابو القاسم حسن عنصرى - مناقب و بزرگواري

او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعراي روزگار سلطان محمود

بوده - و او را دراي شاعري فضائل است - و بعضى او را حکيد

نوشته اند - چنين گويند که در رکاب سلطان محمود چهار صد شاعر

متعین و ملازم بودند و پيش او مقدم همه استاد عنصرى بوده و

همه بشاکردن او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصب

شاعري با نديمی ضم بوده - و پيوسته مقامات و غزوات سلطانرا

بقيد نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصرى را

مثال ملك الشعرائي قلمرو خود ارزاني داشت - و حکم فرمود که در

اطراف ممالک هر کجا شاعري و خوشگويى باشد سخن خود بر

استاد عنصرى عرضه دارد تا استاد غت و ثمين آنرا منقح کرده

بعرض رساند - ديوان عنصرى قريب بسى هزار بيت است مجموع

آن اشعارِ مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات - و مرثی
استاد عنصری ولایت بلخ است - و مسکن دارالملک غزنین - و وفات
او در شهر سنهٔ احدی و ثلاثین و اربعمیه (۴۳۱) در زمان دولت
سلطان مسعود بن محمود غزنوی بوده - انتهى - در آتشکده نوشته -
گویند عنصری شبیه هزار بیت گفته - مثنوی و امق و عدرا
اوراست - انتهى - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری را چند مثنویست
چون نهر و عین و وامق و عدرا - و خنکیت و سرخیت - که هر یک
گنج بدایع و خزانه لطیف است - اما در بنو قوت شعرا از مثنویات
بنظر نیامده - انتهى - بعضی ابیات مثنوی عنصری بجای خود آید -
صاحب مفتاح التواریخ گفته * شعر *

بحین وفاتش ز حور و پری * ندای بر آمد که - یا عنصری
- سنه ۴۳۱ -

دیگر از قدماشیر پیشه سخنوری اسدی طوسی است - در آتشکده
گفته که طبعش مستقیم و سلیقه اش مانوس و یکی از شعرای
سبعه است که در خدمت سلطان محمود میبوده اند - فردوسی
اکتساب کمال سخنوری از وی کرده - انتهى - در دولتشاهی نیز
نوشته که - افتخار الفضل اسدی طوسی - فردوسی شاگرد اوست -
از جمله متقدمان شعراست - طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته -
در روزگار سلطان محمود استاد فرقهٔ شعرای خراسان بوده است - و
اورا بکرات تکلیف نظم شاهنامه کرده اند - استعفا خواسته و پیری

اوج (۱۶) - پهلوان سخن فردوسی - ناصر خسرو

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهای - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) بعالم سرمدی شتافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند - و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - واللّه اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گذاری ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه و یوسف زلیخا از - و هردو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۴۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بجانب مزار عباسیه - کذا فی دولت شاهي - و صاحب مفتاح التواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رساله احوال خویش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که - ناصر بن خسرو در صنعت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل -

اما بمسور اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - او را سفرنامه ایست که در اکثر معموره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهای - و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضی او را عارف و موحد نوشته اند - و طائفه طبیعی و دهریه خوانده - و فرقه تناسخیه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند چه او در آداب بحث با علما و حکما حجت و برهان محکم بوده - و کتاب روشنائی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر در سنه احدی و ثلثین و اربعمائه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم السموات گوید که او را کتابهای نظم است و همانا یکی بسعادت نامه موسوم است - و دیگری بروشنائی نامه - انتهای - ابیات مثنوی او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرگانیست - صاحب مثنوی و یس و رامین که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات (۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و القایم بامرالله خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب داشته - کما فی کشف الظنون - و الله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصحای زمان - و از اکابر بلغای دوران بوده - صیت بهای فضیلتش سامعه افروز پرده نشینان صوامع ملکوت - و طنط صفا طبعش زنگزدای

قلبِ خلوتیانِ عالمِ ناسوت - از قدمای شعراست - محمد عوفی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی ویس و رامین شعری
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن نوشته میشود *

بسیار شعر گفتم و خواندم بر روزگار * یکیک بجهد بر نقه‌الملک شهریار
شاخه‌تر از امید بکشم بخد متش * آن شاخ خشک گشت و نیار و هیچ بار
دهوی شعر کرد و ندانست شاعری * و انگه نیز کرد بنادانی افتخار
ز گوثر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غلطی کرد روزگار
مثنوی ویس و رامین من اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسیده -
اگرچه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که باوجود
سادگی و بے تکلفی نهایت پختگی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمالِ عرایس سخن بحالی تکلفات هنوز پیراسته
نشده بود - مانند جادو نگهان صحرانشین بے منت سرمه و غازه
میدافکنی دل‌های حزین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و
فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بسختدان روشن خواهد بود - انتهای کلامه - و کنیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراع نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
ابو ذراع معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطف طبعش بر سپاه لفظ قهرمان - و کمال

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتهى *

دیگر حکیم قطران - در دولتشاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
امجد بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشیدی و طواط میگویند که من در روزگار خود
قطرانرا در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهى - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهى - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه او را ترمذی در محمد
عوفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مداح
سلاطین تبریز بوده قول ثانی راجع است - انتهى - و سنه وفات
قطران (۱۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند قدیم مسعود سعد سلمانست - در مولد
و منشا او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبرای شعر است ادیب صابو

اربع (۲۰) حکیم سنایی غزنوی

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود اورا ستوده اند - نام او باضافه نام پدر وجد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هوسه نام را معاً می آرد - و مسعود مثنوی دار در کمال سلاست و عذوبت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سنه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهای - و سنه وفات او (۵۲۵) - دانشمند اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة والرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعرای طایفه صوفیه است و سخنان ویرا باستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حذیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهای - درو و در دولتشاهی مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالاسحاق ابراهیم^(۲) غزنوی در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میرفت تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب - سلطان محمود سبکتگین -

مرقومست و غالباً سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی صلی الله علیه و آله

در سنه (۴۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - فاحفظ ॥

رسیده که یکم از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورده) در آنجا بود آواز شنید که با ساقی خود میگفت پرکن قدح تا بکوی ابراهیم غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بسن مردکی ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط نیارده - و میرود تا مملکت دیگر گیرد - و آن قدح گرفت و بخورد - باز گفت پرکن قدح دیگر بکوی سناییک شاعر - ساقی گفت سنایی مردی فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بسن مردکی احمق است - اگر وی لطیف طبع بودی بکار مشغول بودی که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام شعر نهاده و از روی طبع هر روز بیا در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آورده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آورده چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضول نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغی شد و پای در راه نهاده بسوگ مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انتهای - جامی رج فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرين و خمسایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند والله

ارج (۲۲) حکیم سنایی غزنوی

اعلم - انتہی - در مرآۃ الخیال نوشته کہ حضرت مولوی جلال الدین رومی کہ قطبِ وقت بودہ ہم در مثنوی و ہم در دیوان خود بہ پیروی او اقرار کردہ و با آن ہمہ فضل و کمال خود را از متابعان او دانستہ - در مثنوی میفرماید * بیت *

دیگ جوشی کردہ ام من نیم خام * از حکیم غزنوی بشنو تمام و در غزلیات میگوید * بیت *

عطار روح بود و سنایی دو چشم او * ما از پی سنایی و عطار آمدیم و حکیم شصت و دو سال عمر کردہ - انتہی ملخصا - و آنچه در مرآۃ الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست و ثابت نہ - در ہفت اقلیم نوشته کہ آنچه امروز از شیخ متداول است دیوانیست و دیگر حدیقہ و ایضا کنز الموز و کارنامہ کہ شعر ہر دو یکیست - وفات شیخ بقول اصح در پانصد و بیست و پنج بودہ - انتہی - والہ داغستانی گوید کہ حکیم سنایی غزنوی * شعر * کتاب فضل را آب بحر کافہ نیست * کہ ترکیبی سرانگشت و صفحہ بشماري مصنّعات و منظوماتش چہرہ شاهدِ حالش را آئینہ ایست روشن - سخنان معجز آیتانش در اثبات علو قدرش حجّت ست مبرهن ، وفاتش در سنہ (۵۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیقہ و زاد السالکین و طریق تحقیق - انتہی - و فی کشف الظنون الہی نامہ فارسی منظوم گلشیخ محمد ابن آدم المعروف بالحکیم سنایی - انتہی - و در دیباجہ مؤید الفضلا و مدد الافاضل - ستہ سنایی مرقوم است -

نزد صاحب مخبر الواعیلین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنجاه است چنانکه گوید * شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بر روشنایی بود
قدوه اولیای حق بوده * زبده اصفیای حق بوده
در جهان بود افسح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان
سال نقلش بر تبه و مکنه * گفت هائف - ز گل جنت
سنه ۵۲۵ هـ

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی اوج جنت والا
سنه ۵۳۵ هـ

و نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینه الاصفیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخت
مزار پیرانوار حکیم سنایی کنده است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او
استاد شعرای وقت بوده انتهی - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - و قصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در در بحر میتوان خواند - و استاد رشید الدین
و طواط سخنان او را در حدائق السکر با استشهاد می آورد و معتقد
ارست - انتهی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم السموات

اربع (۲۱۴) نظامی عروضی - فصیحی جرجانی

و مجمع‌الصنایع - آذر اصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف‌زلیخا که ذو بحرین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۱۴۳) - داکتر اسپرنگر از نقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویان نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع‌النوادر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکره‌الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبعی لطیف داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان ربه و رامین^(۱) را بنظم آورده - انتهى - و هکذا فی آتشده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف دران پرداخته - انتهى - در و در خزانه عامره دو نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرو بوده اند *

دیگر فصیحی جرجانیست - دولت‌شاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصرالمعالی کیکاؤس بن اسکندر بن قابوس است و قصه و امق و عدرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهى - و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح‌الشعرا نظام‌العرفا استاد سخنوران امام مثنوی گویان شیخ نظامی گنجوی - علیه‌الرحمة المتوالیه من الله القوی - رسیده - و ازو زیاترا شستگئی - و وزن و قافیه را نظامی - و حقایق و معارف را حسن بیان - و شعر و شاعری را جمالی - و فن

(۱) و فیه نظر - و یجیب تحقیقه ان شاء الله تعالی ||

اوج (۲۵) نوح الشعر نظامی گنجوی

مثنوی را کمالی روداده - والحق دی مثنی عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه بآسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جانش * دم بدم باد تا بروز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشابوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسال چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزے طوالت روا میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض
مقام تکرارے رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع *
فان المسک ما کررته يتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی
لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولت شاهی - شیخ نظامی رهو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
داکتر اسپرنگر - وفی کشف الظنون نظامی رهو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکنجوی - انتهی *

مولد شریف او گنجه است - دولت شاهی و غیره - و در هفت اقلیم

ادج (۲۶) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهراً مولد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار کرده می‌آرد

* شعر *

نظامی ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند
چو در گرچه در بحر گنجه گم * ولی از قهستان شهر قم^(۱)
انتهی - و اله داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهر
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
و اصل آنجناب از خاک پاک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بگنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجناب در آنجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید

* شعر *

نظامی ز گنجینه الخ^(۱) چو در گرچه الخ - انتهی *

شیخ برادر قوامی مطرز^۲ است که از شاعران استاد بوده و قصیده
گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی -
و هکذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ
نظامی بمطری^۳ اشتها^۴ یافته *

(۱) هرچند نسخه اقبالنامه یعنی سکندرنامه بحری که بنظر فتیر

رسیده دو این شعر نیافته ام همان شعر اول است و بس ۱۱

اوج (۲۷) نظام العرفا نظامی گنجوی

و شیخ از مریدان اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
بوده - دولتشاهی و آتشکده *

گویند شیخ در آخر عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
و با مردم کمتر اختلاط کرد - درین باب میگوید * شعر *

گلِ رعنا درون غنچه حزن * همچو من گشته اعتکاف نشین
دولتشاهی و مرآة الخیال - اتابک قزل اسلار از روی صحبت
شیخ نظام بود بطالب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - اتابک از روی امتحان
بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
که از روی امتحان می آید و بچشم حقارت بشیخ می نگرد -
شیخ از عالم غیب شمه بچشم اتابک جلوه گر ساخت - اتابک
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کرباسه دید که صد هزار
چاکر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهرها با کمر مرصع و حاجبان
و ندیمان بر پای ایستاده - و شیخ پادشاه را بران تخت نشسته -
چون چشم اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبهورت شد و
خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال
شیخ از عالم غیب بشهادت آمد - اتابک دید که پیر مردی حقیر
برپا نهاده بر در غار نشسته و مصحف و قام و دوات و مصلا
و عصای پیش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و من بعد

(۱) کرباس - بتحنانی بروزن الیاس دربار (۲) چهره - بالضم امرد //

اوج (۲۸) استاد شاعران نظامی گنجوی

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
خاطر و همت بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اتابک آمد و
صحبت داشته - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملا جامی
رحمة الله علیه در نفحات بدکر شیخ قدس سره نوشته که وی
عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا
گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جسته اند
چنانکه میگوید *

چون بعمد جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
چونکه بر درگاه تو گشتم پیر * ز آنچه ترسید نیست دستم گیر
انتهی - و هکذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه
واقع است - مفتاح التواریخ و نزد داکتر اسپرنگر صاحب سن وی
شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات
نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست
سنة اثنتین و تسعین و خمسمایه (۵۹۲) بوده است - و عمر وی
در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
انتهی - و در خاتمه سکندرنامه بحری فرموده *

پشصت آمد اندازه سال من * نگشت از خود اندازه حال من

اوج (۲۹) حکیم نظامی دنجری

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در
شهر سنه ست و تسعین و خمسمایه (۵۹۶) بوده - مرقد شیخ
در دنجه است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد
و شش (۶۰۶) و داکتر اسپرنگر گفته و نود بعضی ششصد و دو
(۶۰۴) - صاحب مخبر الواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنجه را گنج دین شده حاصل * بطویل وجود آن کامل
خمسه مثنوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل جنت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و نود و دو
حاصل میشود - اما ابیات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته
پانصد و نود و هفت است * تاریخ *

بگفتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد و نود و هفت سال * چهارم محرم بوقت روال
سر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و داکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه
در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقول جامی
در نفحات در پانصد و نود و دو و انتهی - من میگویم این اشعار تاریخ
در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالبا
از نظامی گنجوی نبود - و رکابت ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

اوج (۳۰) خواجه نظامی گنجوی

و ملاحامی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده کما مر آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
سکندر نامه بحری فرماید * بیت *

جهان بردهم رز بود از ایار * نودنه گذشته زپانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو الخ پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحت
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گل جنت - بوسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
ازان برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نزد بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفاتست در آنشکده نوشته که مزار کثیر الانوارش حال نیز محال
زیارت اکبر و اعظم آن دیار می باشد - انتهی *

در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است -
سخن او را و رای طویر شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب کمالان
طالب آند انتهی - شیخ آذری اسفراینی رح درین معنی چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاعران نغزگفتار * زیگ جام اند در بزم سخن مست
ولے با بادہ بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست
مبین یکسان که در اشعار این قوم * و رای شاعری چیزے دگر هست
و کلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر انرا همین مقال - سخن

انج (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی

که از دل خیزد بد لها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمتی
گردد * مصرع *

بین تفاوت ره از کجا ست تابکجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هرکرا معشوق زیباتر سخن او
رساتر - و هرچند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
مآ جامی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام برده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هرچه هست از دقیقهای نجوم * یا یکایک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها
باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام ایشان
بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها
بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

اوج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیان معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیان آن معنی که صوفیه گفته اند که طالبانِ وصال و مشتاقانِ جمالِ حق را دلیلِ وجودِ او هم وجودِ اوست - و برهانِ شهودِ او هم شهودِ او میگوید * شعر *
پژوهنده را یاده زان شد کلید * کز اندازه خویشتن در تو دید
کس کز تو در تو نظاره کند * ورقهای بیپوده پاره کند
نشاید ترا جز بتو یافتن * عنان باید از هر درے تافتن

و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *
عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باریک
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فرزد * گر پای درون نهی بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریص بر اعراض از ماسوای حضرتِ حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجنابِ کبریایِ وی میگوید * شعر *
بر بر ازین دام که خونخواره ایست * زیرکی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدنندان نرست * روبه ازان رست که پُر دان ترست
چهد دران کن که وفا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتهی - و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی
مسطور است که از شعرای گنجه شیخ نظامیست - فضایل
و کمالاتِ وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطیف و دقیق
و حقایق که بکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست
(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

اوج (۳۳) امام مثنوی گویان نظامی

بلکه مقدر نوع بشر نه - انتهی^(۱) کلامه - صاحب مرآة الخیال
گفته - که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها
جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - انتهی - آذر اصفهانی در آتشده
نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نویسم افزونست -
و برای فقیر یکی از ارکان اربعه دیار سخن است - انتهی - و در ذکر
انوری گفته که بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان که استاد رودکی
قانون شاعری ساز کرده الی الآن که یکمزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)
هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگنان ربوده - و هر یک
بمقتاح زبان قفل از گنجینه سخنوری گشوده - و درین مدت کس
نیامده که لاف برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی
طوسی - دوم شیخ نظامی قمی الاصل گنجوی المسکن - سیم شیخ
مصالح الدین سعدی شیرازی - چهارم حکیم اوحالدین انوری
ابیدردیست - در بعضی نسخها ملاحظه شد که جمعی از موزنان از
جمعه دیگر سوال از تمیز میان سعدی شیرازی و اماسی هروی و میان
شیخ نظامی و خسرو دهلوی و میان انوری و ظهیر فاریابی کرده
قطعات گفته - بزعم فقیر این مقوله سوالات از تاثیر ورق الخیال است
والآبندات ربط این تشکیک خارج از دایره اوصاف است - انتهی - در
سالم السموات نوشته - شیخ نظامی گنجه دستور شعری عجم - و
مشهور اقلیم عالم است - تفنیل او بر امیر خسرو دهلوی داده اند -

(۱) این شهادت نسبت بدو از همچو بزرگوار یاد داشته‌اند ۱۱

ادب (۳۴) امام مثنوی گویان نظامی

و خمسۀ ادرا بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *

نظامی^(۱) که استاد این فن ویست * درین بزمگه شمع روشن ویست
ز ویرانه گنجه شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج
چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * وزان بازوی فکرتش رنجه شد
کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زرده دهبی
و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -
و شیخ نظامی از مبادی حال خلوت نشین و عزلت گزین بوده -
و بصحبت حکام و سلاطین اقدام ندموده - بلکه قزل ارسلان و دیگرے
از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شتافته فیض صحبت
یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *

چون بعهد جوانی الخ امّا در منتهای زمان اجابت التماس بعضی
ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام
نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتهی - علیقلخان والہ
داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)
از فحول شعرای زمان - و امجد بلغای دورانست - الحق از آغاز
آفرینش لغایت حال سخنورے مثل او بعرضه وجود نیامده -
آدم عالم فصاحت - و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و
عجم شعرای زبردست عالیمقدار بسیار گذشته اند که هریک در
ملک سخنوری صاحب تاج و لوا بوده - لیکن در فن مثنوی گویی

(۱) این اشعار از جامی رح است و بنامها در آسمان ششم آید ۱۱

اوج (۳۵) امام مثنوی گویان نظامی

ارشاد و اعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگرانرا بروی مزیت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود * مؤلفه *

زبانان زبانه می شناسند * سخن فهمان بیانم میشناسند

* حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم میشناسند

اگر اندیشه اطناب نمی بود از مثنویات^۱ خمسه قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در گشودن آن کتاب خاطر را
بترک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمسه درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود
انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ
نظامی گنجوی استاذ آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق -
چمن فصاحت را بزم تربیت او بهار است - و متاع بلاغت را
بطفیل ترویج او روز بازار - فتم *

در آنشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی
خراسانی است گویند در خواب از جناب افصح الشعرا شیخ نظامی
رجایی تخلص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسه را جمع نکرده بودند
هریک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

اربع (۳۶) امام مثنوی گویان نظامی

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمس نام نهادند - انتہی - لیکن
در شعرا خمس نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است
بمقاس پنج گنج اشتهار دارد کما مرّ نقلاً عن النّسکات - آری * مصرعه *

* خمس او هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظوم
النظامی الگنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمه فی غایة اللطافة
و الجزالة علی ما شهد به المولی الجامی - انتہی - در آتشکده
آمده - بعد از آنکه همای روح مطہرش بآشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ درمیانست
جمع نموده مسمی بخمس نمودند که هریک از آن با استدعای صاحب
تاج و سریر منظوم شده چنانچه در دیباجه هریک از آنها خود
نقل کرده - اگرچه بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمس از آن
صحیح نماند اما باز رکن از پنج گنج است که مفلسان تہی کبسه
بازار نظم جیب و دامان دل و دیده را ازین خزاین جواهر رنگین
کرده و میکنند - انتہی *

در بهارستان جامی مرقومست که بیرون از آن کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان
وہبست

* غزل *

جوبجو محنت من زان رخ گندم گونست

کہ همه شب رخ چون کاهم از آن پر خونست

اوج (۳۷) امام مثنوی گویان نظامی

تا آخر - انتہی - اما در دولتشاهی نوشته - دیوان شیخ نظامی درای
خمسه قریب به بیست هزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات
و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتہی - و هكذا فی جواهر العلوم -
در کشف الظنون هم مسطور است - دیوان نظامی فارسی من
النظامی الغنچي صاحب الخمسه هو ابو محمد بن یوسف -
انتہی - آذر اصفهانی گوید که آن دیوان حال در میان نیست -
و نزد بنده احمد یلک موجز دیوان شیخ نظامی گنجوی محتوی
برقصاید و غزلیات و رباعیات عارفانه که تخمیناً هجلی پانصد بیت
خواهد بود موجود است - و کتابخانه ام را ازو شرف نامحدود *

صاحب مخزن الفوائد گفته که - مثنوی گفتن نزدیک اساتذہ
از جمیع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و
خواجہ نظامی ید بیضا میداشتند - دیگر مثنوی گویان مثل
امیر خسرو دهلوی و مولوی جامی و هاتفی متبّع ایشانند -
انتہی - فقیر میگویم در مثنوی شیوہ قدیم همین ساده گوئی
و سخن گذاری بوده است - و باین غرابت الفاظ و نامطبوعی اوزان و عدم
استحسان قوافی هم بعضی جا وجود میداشت - چنانچه شاهنامه
و یوسف زلیخای فردوسی طوسی و مثنوی ویس و رامین فخری گرگانی -
کامر فی ترجمۃ الفخری - و خواجہ نظامی گنجوی تغیر
شیوہ قدیم داده - و در مثنوی گوئی طرز نوے اختراع کرده - و شاهد

(۱) از برای آنکه اینجا لفظ تابع معنی معین می باشد بخلاف قصیده و جزآن ۱۱

ارج (۳۸) امام مثنوی گویان نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چمن سخن را پیرایشه - راست است آنچه
خودش گفته * شعر *

منم سرور پیرای باغ سخن * بخدمت کمربسته چون سروین
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلامه وی در فن مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن یمن در قطعات - و عمر خیام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف سفته * شعر *

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شہوار محیط وجود
نکته سرایه که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظمش نظام
و امیر خسرو دهلوی و ملا جامی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرائی متأخر همه متبع و پیرو طرز شیخ نظامی اند
و گام برگام او می نهند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اعتراف شاگردی و اتباع و پیروی شیخ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که - از سنه چارصد هجری

ادج (۳۹) امام مثنوی گوین نظامی

شعر فارسی رواج یافت و در آن عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باصنادی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و از ایشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقلات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد داد - و جمیع شعری متوسطین و متأخرین پیروی
او کردند - انتهی - و در مجمع الفنون همین منقولست بازید این
فقرة - و او را خدای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *
در شعر سه تن پیمبرانند * هر چند که لا نبی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی

انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان
گرفت باند کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی
غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر - اما مثل اوصاف
و سخن گذارچی فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که
شخصه این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب
بد بیضا است - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی
بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست - اما از راه
انصاف تأمل در هر دو شیوه گوین - و ممیز بوده حکم برآستی

(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه سیصد و سی هجری. کما مر //

ارج (۱۴۰) امام مثنوی گویان نظامی

درمیان گو بیار - انتہی - حکمت بیش نیست و دعوی بلا دلیل -
خودش اعتراف این معنی میکند کہ سخن شیخ نظامی بلند و متین
و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید کہ سخنِ او را
و رای طور شاعری ملاحظہ و آنیست کہ صاحبکمالان طالب
آند - و از آن فردوسی ہمین سخن گذاری دیگر هیچ - هر دو شیوہ
جداگانه اما شیوہ نظامی احسن و برگزیدہ تر از شیوہ فردوسی -
و ہمہ شعرای متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
نہ اقتدای طوسی - انصاف آنست کہ فردوسی صرف در رزم
اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر ہمسر
او نہ - اما در عشقیہ و غیرہ هیچ - ازینجاست کہ یوسف زلیخای
فردوسی کہ ہم بوزن شاهنامہ است پر بیمرہ افتادہ - و درین راہ
بشاگردان نظامی یعنی خسرو جامی ہم نمیرسد - و جمہور بترجیح
نظامی اند بر فردوسی - چنانکہ از بعضی استادان بسماع فقیر رسیدہ
و در حاشیہ معیارِ بلاغت بنظر ہم آمدہ کہ یکے بقایل قطعہ مذکور
گفتہ کہ توفردوسی و انوری و سعدی را پیدمیر فن شعر گفتی -
و غام نظامی کہ استاد بے بدل است نبردی - او در جواب گفت کہ
من ذکر پیدمیران سخن کردہ ام و او یعنی نظامی خدای سخن
است - انتہی - و علیقلخان والہ داغستانی کہ قول فیصل او درین
باب گذشت در ذکر فردوسی می نگارد - اینکہ اشعارش خوبست مسلم
لیکن کیفیت چیزست و رای آن - و شیخ نظام امام این فن است -

اوج (۱۴۱) امام مثنوی گویان نظامی

از انجبت که هر قصه را در بحرے که شایان آن بود بکمال
شایستگی و پختگی و عذرت و سلاست و صنایع و بدایع که
مافوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتہی - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرع الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمة الله در پخته گویی بے بدل و در مثنوی پودازی بے نظیر است
همه شعرائی متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او پخته گویے
در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سرسبز آفاق پر

پخته از شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام

پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندی همچو او بے در جهان
نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - اما انصاف آنکه
به پختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
گشته اند چه رسد - اگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
و انوری و ظهیر فاریابی هر یک علم فصاحت و لوائی بلاغت
برافراشته اما او بنوع گلستان سخن را آب داده که خزان آرد
محرورم - انتہی *

در مخزن الفوائد نوشته - بدانکه هر یک داستان مثنوی را خواه
قلیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعت -

اربع (۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و
تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجد
نظامی گنجویست - و قبل از او نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز
میکردند - مثل تحفة العرافین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر
مثنویات قدیم انتہی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت
شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت
و سبب تالیف هست - و در دیباجه ویس و رامین فخری گرگانی
توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از
شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات
ساتی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو
و جامی و غیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی
می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمة الله علیه در طرز خود مجتهد و
امام فن است - و در روش خود مقتدا و پیشوای زمن - نامی
رهنماییدست مثنوی نگارانرا - گرامی استادبست داستان گذارانرا -
متأخرین را باری خیال همسری محال - و متتبعین را اندیشه
تفرق چه محال - وفات ویرا ششصد سال بیش است - ازان باز
هیچ کدام از استادان فن برنخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد -
یا کلام احدی نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی
مواقع یک دو شعر متأخری یا پارہ کلام متتبعی در موازنه برابریا

اربع (۴۳) امام مثنوی گویان نظامی

بہتر برآید قطع نظر ازینکہ سخن در عیار شیوہ کلامش از قضیہ کلیہ
میروہ نہ جزئیہ عجز را نشاید کہ گفتہ اند - صدق متابعت
مورث کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاگرد رفتہ رفتہ باستاند میرسد *

بلکہ اگر نیکو تامل بکار برند میتوانند یافت کہ ہرگاہ پیشرو چراغ
در دست دارد پسروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدم
چست نهادن آسانی باشد - دیگر این مقدمہ خود مسلم است
کہ ہر علم و صناعت بتعاقب انظار و تناوب افکار مرتبہ کمال می
یابد - با این ہمہ لازم حذاقت و جلالت مولانای ممدوح را کہ
قصیدہ اینجا بالعکس است - گزین مختصر خود را خودش بدان
پایہ کمال رسانیدہ کہ پسینانرا دست فکرت و بال بلند پروازی ازان
کوتاہ آمدہ - لقد صدق القایل * شعر *

گردیگران امیر بسیم وزرند لیلک * این سکہ را بنام نظامی زدند و بس
فیضی فیاضی کہ بعد ازو همچو او یہ در ہند نبودہ است در قصیدہ
کہ ذکر سخنوری شعرائی نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنجہ خیز مہرس *

* کہ داشت کلکش برگنج غیب ثعبانی *

* بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *

* مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامہ گفتہ * رباعی *

ادج (۴۴) امام مثنوی گویان نظامی

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرامی نبود
پیش سخن به سخنش عرض سخن * از بخته سخن برون ز خامی نبود
عالمجناب استادی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغم
علیه المغفرة والرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و روزی چند است که
غریب رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده * شعر *

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همچو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیع نظامی گنجوری
بر فردوسی طوسی گوید ب خطاب او * شعر *

نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعر تو شعر است و او سحر است
چه سحر به زمین و مذهب حلال * نه سحر که بر سحر آرد و بال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
ز یک رنگ صد نقش انگینختن * بیک لفظ صد معنی آمیختن
کلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرده صد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و بزاهد نماز
چو انرا زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
بعشاقش از حسن معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

اوج (۳۵) امام مثنوی گویان نظامی

بجولانگره‌های میدان جنگ * کشیدن براسبان جنگیش تنگ
ز کندِ سمِ بورِ هر رز مخواه * زدن بر فلک گردِ آردگاه
ز غوغای نقاره و طبلِ جنگ * کفاندن ز هیبتِ دلِ خاره سنگ
همین یک سخن پرده مد کمال * بیک پرده اش جلوه مد جمال
بتعریفِ آن ناظمِ نکته‌سنج * ز گفتارِ او شاهدِ پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروسِ سخنِ راست هر هفت زو
غرض هرچه او گفت کارِ تو نیست * چنین شاعریها شعارِ تو نیست
چگونه - چقدر کلامِ امام نظام بطبیحِ انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعارِ او بزبان و دلِ موزونان جا گرفته - و کتابِ او بچشم
و دستِ رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی مجید رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبت‌ها کرده - تمامِ خمسهِ نظامی را و اشعارِ دیگر از آن مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته اند می‌رزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخالی از ولایت خلخالست تتبع اشعارِ
شیخ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقتِ سخن
ایشان فی الجمله پی برده - اکثر اشعارِ خمسهِ و مثنوی بخاطر
داشت اند می

و از آثارِ مقبولیتِ کلامِ نظامی است بکثرت بقرائت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسلهٔ تتبع و پیروی خمسهِ او منقطع نگشتن -

ارج (۴۶) امام مثنوی گویان نظامی

و بیشتر اشعار او را تضمین کردن - و کاملان فن را توارا افتادن -
و شعر او را باندک تغییر در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه
آوردن - اگر خواست خداست کیفیت هر یک بخوبترین وجه
در ذکر جوابها حالی ناظران خواهد شد *

* و بعضی متنبیین چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند که مَثَم
بدزدی گشته اند - صاحب مخزن الفوائد گفته توارا آنست که
شعرا یا مصرعه یا مضمون شاعر دیگر در کلام شاعر وارد کردن و او را
بدان علم نباشد که این از غیر است چنانکه درین شعر خسرو
توارا مصرع نظامی گنجوی شده - امیر خسرو * شعر *

ای صفت بنده نوازندگی * از تو خدایی و ز ما بندگی

نظامی * شعر *

دو کار است با مرفر خندگی * خداوندی از تو ز ما بندگی

مولوی عبد الرحمن جامی را در نسخه یوسف زلیخا اکثر توارا
ابیات و مضامین کتاب شیرین و خسرو نظامی واقع شده - شعر
مولوی جامی * شعر *

مرا ای کاشکی مادر نمیزاد * و گر میزاد کس شیرم نمیداد

نظامی گوید * شعر *

مرا ای کاشکی مادر نزاده * و گر زاده بخورن سگ بداده

ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از بهلوی چپ شد آفریده * کس از چپ راستی هرگز ندیده

ادب (۱۴۷) امام مثنوی گویان نظامی

نظامی گوید * شعر *

زن از بهلوی چپ گویند برخاست

نیاید هرگز از چپ راستی راست

بعضی نوشته اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده مولوی جامی و خسرو دهلویست - الحق در تصانیف و کتب نظم ایشان داستانی نیست که در یک دو مصرعه یا شعر نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی در مزاولت این هردو شاعر بسیار بوده بدلیل آنکه کلامی که در نظر نگذشته باشد و بسامعت نرسیده باشد توارد آن نمیشود - احياناً شود - این مذموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر کند یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند - و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب منسوب بسرقه کنند محض غلط است انتهای - شیخ سعدی شیرازی رح مصرع شیخ نظامی گنجوی را در مرثیه اتابک ابوبکر مدوح خودش بطریق تضمین آورده و گفته * شعر *

چه شاید گفت دوران زمانرا * نخواهد پرورید این سفله رادے

خردمندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نراده

من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متأخرین هم تا عهد علی حزیب عیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت دانسته اند - و مستحسن داشته - در حدایق البلاغت آورده - اما قسم

اربع (۴۸) امام مثنوی گویان نظامی

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغیر در لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و انتحال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سبیل توارخ خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغیر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعض الفاظ را مترادف بیاورند - چنانکه این دو بیت -

مولوی جامی * بیت *

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

* حزن *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعض الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغیر دهند - و این قسم را اغارة و مسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوذ از ماخوذ منه ابلاغ باشد مقبول و مدوحست - و اگر هر دو در رتبه مساوی باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوذ از ماخوذ منه پست باشد مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم با رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چاپک سواران

* حزن *

سلوک در طریق عشق با یاران بدان ماند

که مور لنگ همراهی کند چاپک سوارانرا

اوج (۴۹) امام مثنوی گویان نظامی

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و چیزهایی که مورت مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت *

کودک از سرخ و زرد نشکبید * مرد را سرخ و زرد نفریبد

* خاقانی *

مرد از پی لعل و زر نهیبد * طفل است که سرخ و زرد جوید

شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران روا نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها مقبولة - ومنها ما اخرجہ حسن التصرف من قبیل الاتباع الی حیث الابتداء - و کُلُّ ما کان اشدَّ خفاءً کان اقرب الی القبول - و باید دانست که حکم بسرقه رفته می توان کرد که علم باخذ شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتذہ که بطریق امثله مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارک خاطرها باشد انتہی ملخصا - عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکہ - فانکن الذانی

(۱) این قسم را سلخ گویند کذا فی التلخیص وغیره ॥

ارج (۵۰) امام مثنوی گویان نظامی

ابلاغ من الاول باختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
او زيادة معنى فممدوح - وان كان دونه فهو مذموم - وان كان مثله فابعد
من الذم والفضل الاول - ودر آخر بحث سرقة گفته هذا كله
انما يكون اذا علم ان الثاني اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
قول الاول حين نظم - او بان يخبر هو اي الآخذ عن نفسه انه اخذ
منه والا فلا - لجواز ان يكون الاتفاق في اللفظ والمعنى جميعا او
في المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - وهكذا في
مجمع الصنائع و هفت قلزم و خلاصة البدايع - در مجمع الصنائع و
مجمع الغنون و هفت قلزم نیز نوشته که در جميع اقسام سرقة اگر شعر
دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غير آن بهتر
از اول باشد مقبول و احسن مي شمارند - انتهى - در بدايع الافكار
نوشته - ارباب معني گفته اند چون شاعري را معني دست دهد و
آنها كسوت عبارتے ناخوش پوشاند و ديگرے همان معني را
فراگيرد و بلفظ پسندیده ادا كند آن معني ملك او گردد و
شاعر را فضل السبق بيش نباشد - انتهى - در رساله عبد الواسع
هانسوي بعد از ذكر اقسام سرقة آورده - اما در معني كلام
ديگرے چندان تصرفات حسنه بكار برد كه بمرتبة كلام جديد برسد
اين از سرقات شعريه نيست بلكه مستحسن است و اين را در
اصطلاح اهل بديع ابداع گویند چنانچه عرفي در مضمون اين
بيت فرخي

* بيت *

طبع من دادِ لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرقِ غرق گشت و بدریا افتاد

تصرفاتِ بلیغه را کار فرموده و لوازمِ زادنِ طبع و دل و اصلِ خویش
و یتیم را رعایت کرده میگوید * بیت *

ز پوده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصلِ خویش بتازد ز شرمِ در یتیم
و شمس الدین فقیر در خلاصه البدایع گفته اکثر اقسامِ غیر
ظاهر بسببِ خفای اخذِ مقبول و ممدوحست بلکه از سرقه
و اخذِ دور و بتصرف و ابداعِ نزدیک است - انتهای -
و ملا جامی قدس سره السامی خودش این معنی را در بهارستان
بذکر سلمان ساوجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادانِ قصاید
دارد بعضی از اصلِ خوبتر - و بعضی فروتر - و بعضی برابر - اورا معانی
خاصه بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیصِ کمالِ
اسمعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورتِ خوبتر و اسلوبِ
مرغوبتر واقع شده محلّ طعن و ملامت نیست * قطعه *

معنی نیک بود شاهدِ پاکیزه بدن

که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند

کسوت عار بود باز پسین خلعت او

گر نه در خویش از پیشتر افزون پوشند

هنر است آنکه کهن خرقه پشمین ز برش

بدر آزند و درو اطلس و اکسون پوشند

انتهی - در تتبعِ خمسۀ نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
 و بعضی جا که صورتِ شرقی مذمومه مشاهده می افتد جزم بدان
 نمیتوان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاقِ کاتب نیز هست چنانکه
 احتمالِ توارد در همه اقسام آن - کمالِ امفہانی گوید * شعر *
 نگر تواردِ خاطر که در مجاریِ آن
 نه ممکن است که کس معترض شود بروی
 دورا هر که براهِ روند بر یک سمت
 عجب نباشد اگر افتند پی بر پی

آغازِ اوزانِ مشنوی

آسمانِ اول در بحرِ سریعِ مطوی موقوف

تقطیعش - مفتعلن مفتعلن فاعلات - دوبار * و جایز است درین وزن اینکه
 مکسوف یعنی فاعلن بجای رکنِ موقوف آید - جامی * شعر *
 پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
 بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبعِ توزین پنج برنج آمده
 و گاهی مقطوع بجای مطوی آید بآیین تسکین یعنی مفعولن
 بجای مفتعلن خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
 کآخر لاف سگیت میزنم * دبدبۀ بندگیت میزنم
 خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *
 حلقۀ ار گم شود از زلفِ تو * خاتمِ جم خواهی تاوانِ آن

آسمان اول (۵۳) مخزن الاسرار نظامی

یا در صدر و حشو هر دو چنانکه هم او گفته * شعر *

قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد

در وافیّه گفته که این تغیر زحاف را عوام سکنه شعر خوانند انتہی -

و بعضی که درین چنین مقام بتحریر یک خوانند محض بیجا است

چه در مدّه الف حرکت ممکن نخواهد بود *

میرزا قتیل بدریای لطافت گفته که این وزن مثنوی سوای ذکر

حالات عاشق و معشوق طرف هر چیز است انتہی * و هکذا فی معیار البلاغه

(۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گویان نظامی

رج - تاحال کدامی مثنوی از متقدمان عهد امام برین وزن

ندیده ام - ابراهیم تقوی شارح مخزن نیز گفته که - پیش از

مخزن الاسرار کتابی درین بحر تصنیف نشده * انتہی -

شیخ نظامی این نسخه متبرکه را با استدعای سلطان بهرامشاه

ابن داؤد شاه والی روم پیرایه تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی

در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتح مخزن

این ابیات بلند است * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در گنج حکیم

فاتحه فکرت و ختم سخن * نام خداست برو ختم کن

شیخ نظامیست که اول این اقتباس بسمله کرده - و سخن را بهپهلوی

آیه نشانده - گنج حکیم گزایه از مضامین عالیّه معارف و توحید و

معانی لطیفه حق و یقین است بموجب - ولله تحت العرش کنز

مفاتیحها السنّة الشعراء - و در بیتِ درم فائحه فکرت دلالت برین دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت زیر عرش مکانه دید مقفل - فرمود که یا اخي جبّریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنّة شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبّریل علیه السلام دو شعر ازان آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسّان ابن ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که یوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آوری - حسّان کاغذ از دست مبارک گرفته زمین خدمت ببوسید و در خریطه پیرهین گذاشت - اتفاقاً فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبّریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زبانش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من کسی نمیدانست حالا جبّریل در طبیعت حسّان القا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر کرد - و نیز از زبان

رحی ترجمان ارشاد شد که معنی در طبیعت شاعر الهام
غیبی ست به تایید الهی حاصل نمیشود - خواجه نظامی
گنجوی در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *

قامیه سنجان که علم برکشند * گنج دوعالم بسخن در کشند

خاصه کلید که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست

زاتش فکرت چو پریشان شوند * باملک از جمله خویشان شوند

بلبل عرشند سخن پروران * بازچه مانند باین دیگران

بلبل عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه

مندوم - انتهای در بعضی حاشیه این کتاب مستطاب بنظر آمده

که گنج حکیم مراد از سوره فاتحه^(۱) بموجب خبر حضرت خیر البشر

صلی الله علیه وسلم - سوره الفاتحه کنز من کنوز العرش - و اگر

گنج حکیم مراد از - ولله تحت العرش کنز - گرفته شود اولی

وانسب است زیرا که مطالب مندوم این کتاب اسرار مکشفه و

مراقبه ملاست لهذا تنبیها بذات خود میفرماید که ای نظامی

اگر میخواهی که اسرار مستودعه باطن خود را در قید نظم آری -

باید که به - بسم الله - که کلید گنج عرش حکیم همین است ابتدای

کتاب کن تا ادای مطالبی که از عرش آورد باحسن وجه نمایی -

انتهی - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین

کرده - میگوید * قطعه *

کرد حکیم ز نظامی سوال * کای بسر گنج معانی مقیم
 هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بدست کلیم
 گفت قلم نیست عصای ز نیست * هست کلید در گنج حکیم
 درین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعض
 نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم
 و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *
 شاه فلک تاج سلیمان نگیں * مفر آفاق ملک فخر دین
 یکدل شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه
 آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهر بهرام گور
 خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم
 من که سرایند این نو گلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم
 عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام
 شعبده تازه برانگیختم * هیکل از قالب نور بختم
 اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنویهای پیش
 از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده -
 و وزن شیدین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع
 سراسر است و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعر باشد
 مبتنی بر معارف ربانی و مواجید سبحانی و منبئی از قواعد

آسمان اول (۵۷) مخزن اسرار نظامی

حقایق تصوف و قوانین دقایق تعرف - چون اشعار شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعر را بجهت آن اسرار خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدست یاری توفیق الهی و تایید جذبات نامتناهی بسرحد این سخن نتوان رسید انتهى * شعر *

برشکر او ننشسته مگس * نی مگس او شکر آلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هردو مسجل بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سنائی که بنام بهرامشاه بن مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زرے از کان کهن ریخته * وین دُرے از بحر نوانگیخته
یعنی حدیقه سنایی که شعر او همچو زر می باشد بزبان و شیوه قدیم است و مخزن اسرار که شعر تر او همچو گهر است بموجب ابداع سخن تازه و طرز نوے دارد - و بحر پوست که پیشتر مثنوی بدان نگفته اند -

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان

گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظ جزل

پوشاند و معنی انگیزد که دیگرے مثل آن نیسته باشد انتهى و

هكذا فی مجمع الصنایع و هفت قلزم ۱۱

آن بدر آورده ز غزنین علم * وین زده بر سگه رومی رقم^(۱)
 گرچه دران سگه سخن چون زراست * سگه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر از انست خریدار من
 شیوه غریب است مشو نامجیب * گر بنوازش نباشد غریب
 این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره بهمعصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه
 در متأخرین غزل سرایی

* بیت *

گرچه بدین درگه از ایندگان * روی نهاده ستاینندگان
 راهروانی که درین ره روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند
 مذککه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشترک رانده ام
 تیغ ز الماس زبان ساختم * هرکه پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
 رفته ام - و تیغ از الماس زبان تیز بیان ساختم هرکه در شیوه سخنوری
 و مثنوی گویی تتبع من کرد سرا و انداختم - آره چون امیر خسرو دهلوی
 و ملا جامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پایه به همسریست * پای مرا هم سربالایست
 سفره ز انجیر شده صفروار * گر همه مرغ آمده انجیر خوار

سیمکشانے کہ بزر مرده اند * سگه این کار بزر برده اند
 هرکه بزر نکتہ چون روز داد * سنگ ستد لعل شب افروز داد
 منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدنم ارزد که غریب آمدم
 شعر بسن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
 زاهد و راهب سوي من تاختند * خرقة و زنار در انداختند
 سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر باد شمال هنوز
 گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آواز را
 هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
 صنعت من برده ز جاد و شکیب * سحر من افسون ملایک و ترب
 بابل من گنجۀ هاروت سوز * زهرۀ من خاطر انجم نور
 زهرۀ این منطقه میزانی است * لاجرمش منطق روحانی است
 سحر حلام سحری قوت شد * نسخ کن نسخه هاروت شد
 شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر جلال من است
 بعد از آن چهار خلوت و بیست مقاله در انواع پند سودمند و
 حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلبت زمان تصنیف
 می نماید

* بیت *
 آنچه درین حجله خرگاہی است * جلوه گر چند سحرگاہی است
 و آنکہ شیخ رحمۃ اللہ علیہ در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
 اشاره بدان میکند

* شعر *

هر سخنی که از ادبش دوری است * دست برو مال که دستوری است

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گرمزم آن حرف دروکش قلم
 گزیده درد دان سخن دادم * شهر بشهرش نفرستادم
 مرغِ قلم رای بهروز کرد * بر سرِ قرطاس دوپرباز کرد
 پای ز سرگرد و ز لب درفشاند * مخزنِ اسرار به پایان رساند
 بود حقیقت بشمار درست * بیست و چهارم ز ربیع نخست
 از گه هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون از آن^(۱)
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر به پایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیق الهی تمام^(۲)
 گوهر دریای گرامیست این * مخزنِ اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهو ز صاحب سخن
 و آنکه بود طالب این نظم خوش * در خط جرمش قلم عفو کش
 در نظر هر که رسد این کلام * خاتمش خیر بود والسلام
 این شعر * شکر که این نامه الخ در آخر بعضی نسخه گلستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود
 نتواند بود چه سعدی رح در آخر آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده * شعر *

کهن جامه خویش پیراستی * به از جامه عاریت خواستی
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 لبهرامشاه و اتمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) ویرا پنج

آسمان اول (۶۱) مخزن الاسرار نظامی

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهواز بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
فی تاریخ جهان آرا - وفی جوابه و بحره مثنوی^۱ لخسرو الدهلوی
و خواجو الکرمانی و للشّمعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
الابرار الابی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
درم خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرام مشاه رومی
گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پر بار اقمشه پانته -
درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدر افزایی موزنان بجا
می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ بلبل عرشند الخ * شعر *
پردۀ رازے که سخن گستر است * شاهدے^(۱) از پردۀ پیغمبر است
پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
شعر بر آرد بامیدیت نام * الشعراء^(۲) امراء الکلام
ما که نظر بر سخن افکنده ایم * مرده اوییم و بدو زنده ایم
و در نعت گوید

* بیت *
بود درین گنبد فیروزه خشت * تازه ترنج زسرای بهشت
رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار^(۳)
انتهی - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
فرموده

* شعر *
بوی کزان عنبر لوزان دهی * گر بدو عالم دهی ازان دهی
خسرو رح همدارین معنی گفته

(۱) ن - سایه از پرتو الخ || (۲) ن - الشعراء هم الخ (۳) ای گل و شکوفه ||

قیمت خود هردو عالم گفته * نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه درو هست از تو بار از من

ملا طغرای مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون

در مدینه سخنوری گردیده از خمسة مثنویات به پنجتن پاك

رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد

ناصری از نزدیک دامن کلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگریند کلامش بنظر آیه نماست

مصروع اول آن بسمله را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طغراست

شرح مخزن الاسرار یک از محمد بن رستم بن احمد بن محمود

البلخی - و درو نوشته که شیخ نظامی اعجوبه جهان و نادره گیهاست

چنانکه خسرو که یک از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در

خمس مدح او فرموده * شعر *

نظامی کابچیان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد صرف

چنان در خمسة داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بست بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

ز خوبی گوهر ناسفته نگذاشت

و همه سباب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گوید

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * ناکه اشعار بر مراد آید
 طبع و تحصیل و فیض یزدانی * هرکرا نیست ز اثر میخاید
 این شرح در کتابخانه دهلوی است و هم در کتابخانه سوسیته
 نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یک از ابراهیم تتوی - و یک از امین الله -
 این هردو در کتابخانه دهلوی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
 در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
 ترک الله - چه پدر او از امرای قبیلۀ لچین بوده که از اثرات نواحی
 بلغ اند - و مدعو در قیامت به محمد کاسه لیس گذا فی النفحات -
 و در شعرا ملقب بطوطی هند - ازاد بلگرامی نوشته اول کسی که
 خمسۀ شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
 خواجوی کرمانی انتهای در بهارستان مسطور ست که خسرو
 دهلوی در شعر متفنی است غزل و مثنوی و زبده و همه را بکمال
 رسانیده - هرچند در قصیده بخاتانی نرسیده اما غزل را از وی
 گذرانیده - جواب خمسۀ نظامی کسی به ازو نگفته انتهای در خزینة
 الامفیاء آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
 بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین
 گنجوی فرموده است در دو هفته تمام کرد - و این رتبه و شیرین کلامی
 محض ازا از برکت آب دهن پیر روشدضمیر خود حاصل

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بدهانش انداخته بود انتهى دولت شاه نوشته خمسۀ امیر خسرو
 گویند هزده هزار بیت است و خمسۀ شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه اینجا در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانهست - از انش خسرو نامست - و
 در ملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبۀ سخن گذاری
 ختم است و امیرزاده بایسنغر خمسۀ امیر خسرو را بر خمسۀ شیخ
 نظامی تفضیل داده - و خاقان مغفور الغیبگ انار الله برهانه
 قبول نکرده و معتقد نظامی بوده - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خمستین
 باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بوده خاطر
 نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نموندند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهای پرشور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهى - سرآمد روزگار او ملا جامی که استادی و حکیمی او نزد همه
 مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را پراز در و گوهر
 فرموده و خسرو را از زردۀ دهی چنانکه گفته * شعر *

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زردۀ دهی
 زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از زر و گوهر بود

آسمان اول (۶۵) مطلع الانوار خسرو

بر همین قول فیصل اند و اله داغستانی و آذربایفانی و صاحب
سلم السموات و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
رحمة الله علیه شب جمعه فوت شده است در سنه (۷۲۵)
خمس و عشرين و سبعماية - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکر مقل
ماده تاریخ وفات - در بدونی مسطور است - خسرو شاعران علیه الرحمة
و الرضوان خمسة را در سنه (۶۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساخته و ازان مطلع الانوار را
در دو هفته گفته - مولانا شهاب معنائی در تاریخ وفات او قطعه
گفته بر تخته سنگی نقش فرموده بالای مزار میر نصب ساخته و
قطعه این است *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین * نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بیقربین * طوطی شکر مقل بیمثال
از پی تاریخ سال فوت او * چون نهادم سر بر زانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او * دیگری شد - طوطی شکر مقل
مطلع مطلع الانوار *

بسم الله الرحمن الرحيم * خطبه قدس است بملک قدیم
* در توحید باری تعالی *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آموز هراسندگان

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جان آفرید

انوریانرا شعری نمود * عنصریانرا بر باعی ستود

* در مناجات اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یکی مور لنگ

جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادر عالم چه زور

به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آییم بنقصان خویش

* در نعت اول *

ابلق ایام در آخر گش * زاریه فقر تفاخر گش

گیسوی و رو نور و دخانش بهم * ابروی او با مژه نون و القلم

در مدح پیر خودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره

سگه کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول

عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شر است

مفتخر از وی بلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم

در اینجا خود را بصنعت شاعری نظامی ساخته

* در مدح سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی

* در صفت سخن و سخنور *

ملک سخن کان صفت برتر است * نسخه دیباجه پیغمبر است

و آنچه کند اهل سخن باز است * معجزه گرنیست کرامات هست

* در خلوت دوم *

نعرة زنان دولت فرخ لقا * متعك الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعه زن و اختر شمار
خسرو من کوش براه صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بدانوی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سره العزیز نقل میکنند که روز قیامت هرکس بچیزه نازد و
ناز من بسوز سینّه این ترک الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهی -
و هم خسرو رح فرماید * بیت *

برزبانست چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آموزگار
* در مقاله چهارم *

قطره آبه فخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان
دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسّه گفتن میر خسرو
خمسّه میرا بسبب همین بیت سخن فهمان هندوستان بر خمسّه
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گوید که ای عجب
که بیست و پنج هزار بیت شیخ که هر بیت با نظم ثریا دعوی

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیاقتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سوی آسمان برد

گویی اشارت نیست این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او
کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکبه خسرویم شد بلند * غلغل در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسرویم الخ محمد قاسم هندو شاه استرآبادی

مشهور بفروشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکره الاتقیامسطور است

که امیر خسرو نسبت با استادان ماضیه زبان طعن گشوده خصوص

در انوقت که خمسة نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن

ایشان ترسانیده منع کرده و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه

شمایم آسیبے بمن نرسد - قضا را وقتے که این بیت گفت * کوکبه خسرویم اه

تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ

فریدالدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد

و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت کُذارے که

در انجا بود رسید - و امیر خسرو بخدمت شیخ آده خواست

که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدو نمود - من بعد

امیر خسرو سر بزمین نهاد و دعا کرد انتهی و در خزینة الامینقا

نیز بدکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه
امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم اه از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحمایه وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهای صاحب
غیاث در مفتاح الکوز رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم اه *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهای رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعری گفته

* نظم *

تبغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود فرق
ماه رخس راست دویگر شده * گرنشده پنجه پیرش چو درق

* در خاتمه کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام
وز همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصد نود و هشت بود
صبح که خورشید جنبایش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجبده قرآن السعدین که نغزک مثنوی
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خمرسه آنرا
در بیان ملاقات ناصرالدین بقراخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و در آن اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجار
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
باز نموده - و داد سحر بردازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شکر نیهایی داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست

* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه و الاست قرآن السعدین * که بلندیش بسعدین سپهر است قرآن
* اشعار اول این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجودی که بود از عدم
بیشتر از فکر خرد پرواز * بیشتر از وهم فراستان
فکرت صاحب خردان خاک او * معترف عجز در ادراک او

آسمان اول (۷۱) قرآن السعدین خسرو

دل متحیر که چه داند و را * روح درین گم که چه خواند و را
کن مکن ادراست ز نو تا کن * آنچه کند کیست که گوید مکن
مورچه جاییکه نهد پای راست * او بشپ تار بداند کجاست
* در نعت *

چون بسریع عرب آن جم نشست * زعب عرب بر همه عالم نشست
کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت لوا آدم و من دونه
موی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موی ز مشک
بے غلط آنجا که چنین مو بود * مشک نگویم که از آهو بود
در مدح سلطان معزالدین کیقباد
* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
* در صفت مناره *

دیدنِ او را کله افکند ماه * بلکه فتادش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاو زمین شد خورش ماهیش
در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

(۱) کله افکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیزه که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار //

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و پهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
گرچه زبردست عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
* در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کار آگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
گاه روش همزه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
ماه نوبه کاصل وی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله در آن باب
تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
چیزه خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگره گوید * شعر *
هاله بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زوق دایه فی الحال
انتهی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

آسمان اول (۷۳) قرآن السعدین خسرو

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و ادراک خدمت اکابر آن زمان سیما حضرت مخدومی المولیٰ الجامی قدس الله سره السامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده - و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند که ایق بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه نوے الخ شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی از آن میسازند انتهی در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر * باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه تا ز دل کم هنر و طبع سست * راست شد این چند خط نادرست ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قرآن نامه سعدین نام آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقّه برآورده ام ساخته ام این همه لعل و گهر * از خویی پیشانی و خون جگر هر گهره بیت و کانه درو * هر ورق ملک و جهان درو صاحب هفت اقلیم گوید که قرآن السعدین چهار هزار بیتست و میرخسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

ور ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل داننده حکمت پناه
 چند صفت سازم و آیش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و پسران سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن ام * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 در آخر بخطاب خود گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دمساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 در هوس مثنویت در دلت * حل کنم این بر تو که بس مشکلست
 در روش کز تو نیاید سرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسینارلاف * در شمری مهره خویش از گراف
 چیست دران کم که بجویش باز * تا چه گفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود یختن سودای خام
 زین دو خیال که ترا کمرز است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذر ازین خانه که جای تو نیست * وین ره باریک پهای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندرست * هرچه تودانی به ازان اندرست
 تا بود این سکه بعالم درست * بر تن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و انگه پای

گفتۀ اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
 مثنوی ادراست ثنائی بگو * بشنو و از درر دعای بگو
 این همه زانصاف نگر زور نیست * گر تو نه بینی دگرے کور نیست
 گوئیدے این نمط جان نواز * بوکه دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چو سرها همه زان بو خوشست * عود توانجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بباغ * کس ندهد گوش با آوازغ
 آنکه چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 ورهوست می نگارد عنان * میکشد دل بخیال چنان
 کوشش آن کن که درین راه تنگ * زان گل تر بوی دهدت نهرنگ
 از پی بخشش بخدای آر روی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * پختگیش هم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاکستر است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست که مانی خموش
 چل شد و در پنجهت آمدنشست * پیش بدین پیش که آفتی بشست
 نوبت توبه است گرانی مکن * روی به پیر یست جوانی مکن
 نسخه شرح قران السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در کتابخانه دهلیست ناتمام *

(۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراهانی - فراهان

(۱) این دلالت تمام دارد بر ترجیح نظامی بر همه مثنوی گوین حتی فردوسی ۱۱

آسمان اول (۷۶) روضة الانوار خواجوي کرمانی

قصه ایست از اعمال قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقدۀ مرد کریم و اهل مروت و فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرده و فضلا و شعرا را خدمت نموده - شاعر خوشگویست و تتبع سخن شیخ عارف شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد بهزار بیت زیاده از آن - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

برزگرے داشت یک تارۀ باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوی برزگر آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکرة و آتشکده و هفت اقلیم و مجمع الصنائع و هفت قلزم تمام منقولست - سنۀ وفات سید جلال علیه الرحمة (۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضة الانوار خواجوي کرمانی که

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید شیخ علاءالدوله سمنانی - لفظ خواجو مصغر خواجه - در بهارستان جامی مرقومست که خواجه کرمانی در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ دارد لهذا ویرا نخلبند شعرا میگویند انتهی در هفت اقلیم نگاشته که کمال الدین خواجو خمسة را در اثناي سفر نظم کرده - آزاد بلگرامی در خزانه عامرة نوشته که

آسمان اول (۷۷) مؤنس الابرار عماق فقیه کرمانی

خواجو مداح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختان علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عنایت کرد خواجو بمجرب مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط اندساخت در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعماية (۷۵۳) مضجع اودر تل الله اکبر شیراز است انتهی در دولتشاهی و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعماية (۷۶۲) نوشته - و آنچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و در بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست

شعر اول روضة الانوار
زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل
* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی
در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدرل پرگار او
خیز ازان پرده نوائی بساز * بر خط آن خطه سرایه بساز
خازن مخزن دل دانای اوست * مخزن اسرار خود رای اوست
مخزن اسرار حقیقیش دان * روضة انوار الهییش خولان
من چو شدم صید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او
از نظرش فیض بقا یافتم * کلّی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مؤنس الابرار عماق فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماق فقیه

آسمان اول (۷۸) مونس الابرار عماد کرمانی

وی از کرمانست و شیخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح میکرده - و از اینجا میگویند که شعری شعر همه اهالی کرمانست انتهى والله داغستانی نوشته شیخ عماد الدین فقیه کرمانی از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شایه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وی بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وی بسیار ضبط کرده اند انتهى در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقیه کرمانی با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شیخ آذری علیه الرحمه در جواهر الاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احوالنا حشوه واقع شده الاسخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید بمشام صاحب دلان و هنروران بلکه از بوی جان زیباتر مینماید انتهى -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهی بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت ترفیق جست * نفحه از گلشن تحقیق جست
دقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان
چون بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفاتمه کرد

آسمان اول (۷۹) مونس البرار عماد کرمانی

نام ز دیوان ادب یافته * مونس البرار لقب یافته
باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد
* فی موضوع الكتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
گفت که موضوع کتاب تو چیست * راوی این قصه پر غصه کیست
گفتمش ای شیخ منیر دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ
آتش فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * رایحه عنبری انفاس من
نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعۀ قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی و مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بهر سی همه منقول پرس
* فی خاتمة الكتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیای نصیب
جلوه گیر بگر ضمیرم نگر * زاده اقلام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خورش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نوک نی کلیم چکید * و آنچه ز عطر نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و همه عود است بآتش سپار
گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
هفصد و شصت و شش می سال بود * کاخ این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وز نست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجذاب
داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
هرگاه او را با بدر شیروانی منظره و مشاعره واقع بوده او در حق
بدر گفته * شعر *

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
محمد مرا نام هست و تو بدری * بانگشت از هم ترا بردارم
و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
هدایت از لای در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کلام گوهر بار او
نثار یافته - ذلک فضل الله يؤتیة من یشاء - معانی غریبه صید
دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را رام گردیده -
بارجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان
چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام
و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نزد او

ناکسے بودے - نام او محمد است و اسم پدرش عبداللہ مولد و منشا او طرق درویش^(۱) بوده کہ من اعمال ترشیز است - و ابتدای حال بہ نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشتے و تخلص کاتبی بدان سبب بودہ است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف آنست کہ کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در ہنگام فراغت و انزوا بجواب خمسہ^(۲) شیخ نظامی مشغول شدہ چنانچہ مشہور است اکثر از کتاب خمسہ را جواب گفتہ بروجہ کہ پسندیدہ اکابر است - در وہابی عام کہ در اطراف ممالک در شہور سنہ تسع و ثلاثین و ثمانمایہ (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در شہر استراباد دعوت حق را لبیک اجابت گفت و ازین بیشہ پراندیشہ بمرغزار جان رسید رحمۃ اللہ علیہ - و مرقد منور مولانا محمد کاتبی در خطۃ استراباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات و قصاید اورا چند مثنویست مثل مجمع البحرین و دہ باب تجنیسات و احسن و عشق و ناظر و منظور و بہرام و گل اندام و غیر ذلک انتہی - در بہارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری ویرا معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعر وی یکدست و ہموار نیست - انتہی * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآۃ الخیال

طرف درویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - نامر و منصور ||

آسمان اول (۸۲) ساقی نامه و تحفة الاحرار

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم
در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟
(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت
نجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله داغستانی نوشته مسیحی
قام شاعریست در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این
ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهان جان مرا از خمار
باده ز جان ده بمن بینجدر * تا کنم از باغ هوس بیخ بر
دست طلب چون بغمت دردم * حلقه صفت روی بهر در دم
مژده بجان باد که دلبر یکيست * روی بهر جانب و دل بر یکيست
(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس
سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خمسۀ نظامی را -
جز خسرو و جامی کم کسے هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام
بانجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب
هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول
امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة * شعر *

سحرورانی که درو دیده اند * خامش می خویش پسندیده اند
کتاب الاجوابست و ازینجاست که بیشترے همچو هائفی و هلالی
جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو
مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولتشاه

سمرقندي که معاصر مولا جاميست گفته که عارف معارف يقين نور الملة و الدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله برکاته - اصل مولد بندگانى مولانا ولايت جامست منشا دارالسلطنه هرات - ابتداى حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و باوجود علم و فضل دست در دامن طلب مبداء داشت تا در طلب دامنگير همت عالیش گشت - و دست ارادت بجناب عرفان مآب شيخ الاسلام قبله المحققين و سيد الواصلين سعد الحق والدين کاشغري قدس الله سره العزيز داد که از خلفای خاندان مبارک خواجه بهاء الحق والدين نقشبنده بوده - و بندگانى مولانا مدتی در قدم مولانا سعد الملة والدين بسر برده و خدمات پسندیده نموده و رياضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگانى مولانا را مقام عالي در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصديق و جانشين او شد چنانچه سلاطين عالم از دعا و همت بندگانى مولانا استفاده ميگيرند و فضلى اقاليم بمجلس رفيع او توسل ميجویند - منع المسلمين بطول بقاءه - و آنچه از مصنفات بندگانى مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نفحاتست در بيان حالات اولياء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شيخ نظامي مثل مخزن اسرار و غيرهم و چند نسخه معما و چند کتاب در تصوف - بعنايت ازلي و هدایت

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
دندانها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست * شعر *

ای نیرِ حقایق و دینِ قرنها بتاب

وی عنصرِ کمال و یقین سالها بمان

انتہی - ملا عبد الغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تكملة
نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرد جرد جام بوده است وقت العشا ثالث والعشرون من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبد الرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولدم جام و رشقه قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یک از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است
رسیده بود که ساقی دور در هزدهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعين و ثمانماية (۱۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضل
جام زلال لقای حضرت برکف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را مؤدۀ رستگاری از تنگنای غربت کرامت فرمود انتهى -
دیگر احوال فرخنده مآل ملا جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تکمله باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجۀ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نتوانست نهاد انتهى در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو اوپه در جهان کم خاسته انتهى
والله داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفت و گو و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته * شعر *

کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب

گشت تاریخ وفاتش - کاشف^(۱) سر آله

انتہی آذر اصفہانی در آنشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم
کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی
بسلک نظم در آورده مشهور بسبعة^(۲) احق - بعد از خمسہ نظامی
کتابے بآرامتیار ملاحظہ نشده انتہی - ملا جامی رح در
دیباچہ مثنویات ہفتگانہ خود فرمودہ کہ - و چون این مثنویات
ہفتگانہ بمنزلہ ہفت برادرانند کہ از پشت پدر خامہ و شکم مادر
دوات چینی نژاد بسعادت ولادت رسیدہ اند و از مطمورہ غیب متاع
ظہور بمعمورہ شہادت کشیدہ میشاید کہ بہفت اورنگ (کہ در لغت
فرس قدیم عبارتست از ہفت برادران کہ ہفت کوکب اند در جہت
شمال ظاہر و حوالی قطب شمال دایر) نامزد شوند * رباعی *

این ہفت سفینہ در سخن یکرنگند

وین ہفت خزینہ در گہر ہمسنگ اند

چون ہفت برادران برین چرخ بلند

نامی شدہ در زمین بہفت اورنگند

و در خطبہ مذکور کہ بر تحفة الاحرار نوشتہ است گفتہ کہ این مدف پارہ
چند است بیمقدار از جست و جوی کارگاہ بے سرانجامی گرد کردہ شدہ -

(۱) عدد این ششصد و نود و ہفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکہ

در سرالہ دورا و دو الف کہ ملفوظست بحساب آورده شود || (۲) این

بر ترجیع سبعہ جامی بر خمسہ خسرو دہلوی اشعار دارد - و فیہ ما فیہ ||

آسمان اول (۸۷) تحفة الاحرار جامی

و خرف ریزه چند بے اعتبار از رفت وروب بزمگاه شکسته جامی
فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار
حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار^(۱)
مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش
برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
در دقت معانی و لطافت اشارات بمثابة که نادره گویان عالم
در معرض جواب آن معترف بابکم می - اما امیدواری چنانست
که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زیردستی دمیده - بحکم
مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
نافه گشای مشام قبول خلان الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست صلائے سرخوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
رشح ازان باده بجای رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
قافیه اینجا که نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزا ست
* در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

آسمان اول (۸۸) مثنوی کعبه از جامی

بهر دعا از لب اُمّ الكتاب * حرف سقاك اللهم آمد خطاب
روح امین دست بآمین گشاد * چرخ برین سبحة پروین نهاد
گفت جزاك الله ازین فیض پاك * از تو بسجاده نشینان خاک
نقش شفانامه عیسیست این * یا رقم خامه مانیست این
غنچه از گلبن ناز آمده * یا گله از گلشن راز آمده
صبح طرب مطاع انوار اوست * جیب ادب مخزن اسرار اوست
لفظ خوش و معنی ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو
بسته حروفش تنقی مشكفام * حور مقصورات فی الخیام
ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقبی خواستش
تحفة الاحرار لقب دادمش * تحفه باحرار فرستادمش
هیكل آیات گرامیست این * حرز حمایت گرامیست این
شکر که این رشته به پایان رسید * بخیه این خرقة بدامن رسید
مهرنه خاتمه این خطاب * شد رقم خاتم تم الكتاب
و در اول یک از دوا این او که مسمی بفاتحه الشبابهست این بیت آمده
بسم الله الرحمن الرحيم * اعظم اسمای علیم حکیم
و در ابتدای دیوان دیگر این شعر

* نظم *
بسم الله الرحمن الرحيم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی که در مدح

کعبه شریفه زاده الله شرفا فرموده - بعض اشعار این مثنوی

در بیان فتوح الحرمین محیی لاری می آید *

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظر الابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هروی بقول آذر
اصفہانی - آصفی کہ دیوان غزلیات او مطبوع شدہ از تلامذہ
مولانا جامیست۔ در آتشکدہ آورده کہ آصفی خواجہ نعمت اللہ
کہ از اعظام و اعیان ہرات بودہ صاحب ذہن صافی و سلیقہ وافی
وہ صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفتہ کہ
بنظر نرسیدہ - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص
میکردہ انتہی - و ہکذا فی الفہرس المطبوع للڈاکٹر اسپر نجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجان قاضی
تخلص - در ریاض الشعرا آورده کہ قاضی سنجان از اولاد شاہ سنجان
بودہ - منظر الابصار از منظومات اوست کہ در جواب مخزن الاسرار
بنام امیر علی شیر گفتہ - این یک بیت از انجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بہا بولہب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلص قاضی بودہ انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین مکی لاری - او از
تلامذہ علامہ درانی و جامع فضیلت و سخندانست در سلك
شعراي سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاہ طہماسپ
صفوی در قید حیات بودہ - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافتہ
و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام
سلطان مظفر بن محمود شاہ گفتہ و صد ہزار سکندری جایزہ یافتہ -
کذا فی ریاض الشعرا و خزائن عامرہ - ابتدای آن اینکہ * بیت *

آسمان اول (۹۰) فتوح الحرمین - مظهر آثار

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
در تحریرِ سفر حج شعر ملامت جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حبّ دل * ماند ز حبّ و طنت پا بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق براه حجاز
در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هردو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محیی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -
در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه موسیقی نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشکده و غیره مظهر آثار - و اله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوة
صوفیان صفا و سرحلقه سلسله اهل وفاست - حضرتش
مرجع فضلا و درگهش ملجأ غریبا بوده شرح فضایلش زیاده
از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از نتایج آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصوف را
در اینجا درج نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیست

ساطع - راقمِ حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی اوحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کبچ و مکران ویرا بشهادت
رساییده در معنی قاید صراط مستقیم وصال و بیحضرت عزت
شده اند انتهی و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
همینفسان دم روح الامین * نکته سرایان سخن آفرین
خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشایی صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهنوار محیط شهود

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
 در تحریر سفر حج شعر ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
 گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مثال
 ای ز گلت تازه سر حَبّ دل * ماند ز حَبّ وطنت پا بگل
 خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق بر اه حجاز
 در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هردو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
 و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
 نسبت کرده سهواست - سنه وفات محیی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه موسیقی نام این مثنوی
 مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشده و غیره مظهر آثار - و اله
 داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوة
 موفیان صفة صفا و سرحلقه سلسله اهل و فاست - حضرتش
 مرجع فضلا و درگش ملجا غربا بوده شرح فضایلش زیاده
 از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
 در مجالس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
 مظهر الآثار از نتایج آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
 و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصرف را
 در انجا درج نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیدست

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی اوحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کیچ و مکران ویرا بشهادت
رسائیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال و بی محضت عزت
شده اند انتهی و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
همنفسان دم روح الامین * نکته سرایان سخن آفرین
خامه حکیمه که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهرار محیط شهود

نکته سرائی که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظم و نظم
 ساخت طلسم بهاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنگر ارجش ز عرش * چشمه خورشید در گذشته فرش
 ماند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سرایند این نوگم * در چمن فضل مهین بلبل
 پیکر از قالب نور ختم * شعبده تازه برانگیخت
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداخت
 گشت چو آن درج لاکمی تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زن از خاتم تم الكتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد کمند * هر گره بهر گشاد بست بند
 هست درین دایره تیزرو * نوبت هر کار بوقته گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آوردن بفکر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر دیباجه زر روی که داشت * این دوسه بیت که نوشت نگاشت

فکرست من چون بفکر اندر رخس * یافت رنجینه توفیق بخش
 فرج بفوجم ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده درآمد ز در
 هر نمطی را که برآراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند
 گرچه بروختم سخن نقش بست * سگه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گهر بار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جوابی که چو گرد کس
 بزم سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راه سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * محض اشارات دقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از علم لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سرسبز از قوت طبع است وزور
 این می صاف از قدح دیگر است * میستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزمگه دلفروز * نوبت هر اهل دله پنج روز
 در قدح طی شد و ساقی نماند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دور می عشق بجای رسید
 آنکه قلم ابلق میدان اوست * گوی سخن در خم چوگان اوست
 شمع همه باده پرستان عشق * گرمی هنگامه مستان عشق
 در ره معنی بدم پیر جام * از می باقی شده فانی تمام
 زبده اشraf حقایق صفات * عمده اعیان دیار هرات

نادر معموره فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 منکه و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
 ای کرمست چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو محفل نهند * باد راز از قدح دل نهند
 رشک از آن باد بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمگه خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزااست
 بر سر خسرو که بلند افسراست * از کف درویش گله در خورااست
 این نفس از همت دون منست * وین هوس از بخت زبون منست
 وزنه از انجاکه کرمهای تست * کی بودم رشته امید ست
 صد چو نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جواب بلسان فصیح * روح فرا همچو بیان مشیح
 نظم خوش و معنی وافی همه * بحر صفا و در صافی همه
 فاتحه لوح معانیست این * ^(۱)خمسه مخوان سبعه میثانیست این
 ختم سخن گشت بنامش درست * گفت جواب همه شیرین و چست
 ملک بیان را بفصاحت گرفت * خوان سخن را بملاحت گرفت
 قلزم طبعش چو گهربار شد * نامه او تحفه الاحرار شد

(۱) همینست در هر دو نسخه - اما سبعة بجای خمسة انطب ||

کَلکِ بیانِش بهزاران صریح * زدِ رقمِ مشکِ برویِ حریر
 خاتمه بر نامه دوزان کشید * ختمِ سخن بر سرِ عنوان کشید
 لیک بود نقشِ سخن حرفِ کُن * پیشِ سخن بند ندارد سخن
 گنجِ سخن تحفه عالی بود * فیضِ الهی متوالی بود
 زین سخن اصحابِ یقین آگهند * کین همه صورت کلمات اللهند
 هست جهان نسخه انشای او * مظهرِ اسما و مسمای او
 نوبتِ هر اسم ز قسمِ دگر * گردشِ هر یک بطلمِ دگر
 بسته بهر اسم بود حکمتی * خاصیت و سلطنت و نوبتی
 کرد پس از دورِ سنین و شهر * نوبتِ اسمِ متکلم ظهور
 بعد دو قرن از کرم ذوالمنن * عشقِ بمن داد کلیدِ سخن
 با همه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاحِ راز
 مدرجِ هر گنج که بشکافتم * چون کفِ آزاده تهی یافتم
 پیشتر از مرتبه اهلِ فکر * مصطفیٰ گنجِ سخن بود بکر
 چون در آن مصطفیٰ مفتوح شد * گنجِ معانی همه مشروح شد
 آنچه توان گفت نظامی ربود * باقیِ آن خسرو جامی ربود
 از گهر و گنجِ دران سرزمین * ماند همین جایِ تهی بر زمین
 من بچنین خشک زمینِ کرده جا * بسته دلِ خویش بفضلِ خدا

تا قولِ او

* شعر *

خواستم از روحِ نظامی مدد * وز نفسِ خسرو و جامی مدد

در پایانِ ستایشِ اربابِ سخن گوید

آسمان اول (۹۶) مظهر آثار هاشمی کرمانی

هاشمی از لوث غرض پاک باش * برتر ازین مشیت غرض ناک باش
دست بزن بر سخنان بلند * تا نرسد بوسرِ کاخش کمند
باد معنی نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن

در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک اوست * گوش کن این نکته که از کلک اوست
لب مگشاگرچه درونشهاست * کز پس دیوار بسے گوشهاست
حکایت رفتن سلطان بهرامشاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
و جهت نیکنامی خود استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگرس بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و افجم سپاه * خسرو جم کوکبه بهرام شاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود
داشت وزیر بے نسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شبیه آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شود نام من
گفت وزیر از ره تدبیر و رای * گای بهمه گمشدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نکویست و بس
یا خلفی بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و گفت

آنچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
 زمین و سخن آنچه مرا آرزوست * شهرت و آوازه نام نکوست
 بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
 در خم این مهد کواکب گهر * نیست یکم چون پدر از صد پسر
 حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
 به که باخلاص روم سوی او * دیده منور کنم از روی او
 چون بسوی پدر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم
 کای سخن در همه عالم پسند ^(۲) نظم خوشتر گوهر بحر نژاد
 لطف کن و بهر دل چون منم * ساز کن از گنج هنر مخزن
 تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
 بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت بسلطان زره انبساط
 خضر رخت هادی توفیق باد * جلوه گشت رادی تحقیق باد
 شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
 رفت سوی شیخ زهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
 بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشتر برد و جواهر به پیل
 ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
 ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
 مشک سرشتان سواد جمال * مرد ملک دیده ارباب حال
 آنچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمرد

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زاویه زار شد
 مکرمت بیحد و اندازه شد * عهد قدیم از سرنو تازه شد ^(۱)
 چون سخن از هر طرفی گفته شد * گرد تکلف ز میان رفته شد
 شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
 کرد پس از مکرمت بقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
 تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
 شیخ ~~مخواست~~ ز قیاض جود * ملتمس از ^(۲) شاه ولایت نمود
 از بی این مزده شده نامیده * کرد بسم نقد گرمی نثار
 ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ درانجا مقام
 عرمه آن منظر میناسرشت * روح فرا همچو حریم بهشت
 اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخاں خادم و انجا مقیم
 زکمران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
 حور و زادان ملایک سرشت * ساده بیاضان سواد بهشت
 بادل گویا و زبان خموش * چون درو دیوار همه چشم و گوش
 بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
 بود مهیا همه اسباب او * منع و خوشدل همه احباب او
 با همه قدر و عدم احتیاج * یافتی از گنج و بردع خراج
 چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
 سر بگریبان تخیل کشید * پای بدامان توکل کشید

آسمان اول (۹۹) گوهرشہوار عبدی جنابدی

خیمہ برون زد ز گل و آبِ تن * رفت بمعراجِ بیسانِ سخن
آنچه پس پردہ اسرار بود * جملہ در آیینہ او رو نمود
ساخت کتابے کہ ز اوجِ بریں * نعرہ برآمد کہ ہزار آفرین
نامہ خود برہمہ فرخندہ ساخت * نامِ خود و نامِ ہمہ زندہ ساخت
فسخہ او معدنِ امید شد * مخزنِ گنجینہ جاوید شد
ہاشمیِ آنها کہ نظر یافتند * از نفسِ اہلِ ہنر یافتند
ہست درین پردہ سرای کہن * نامِ نکو بائی و باقی سخن
* در خاتمہ گفتہ *

شکر کہ این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیقِ الہی تمام
در بَکَدِ تَتَّ حَریمِ شمال * حَرَسَہَا اللہ عن الاختلال
نہ صد و چل بود کہ از فیضِ پاک * نقشِ بقایافت بریں لوحِ خاک
نامہ خاصہ یست مبرا ز عیب * صفحہ او مظهرِ آثارِ غیب
لاجرم این نامہ قدسی نظام * شد ز قضا مظهرِ آثارِ نام

۱۵ و بریں وزنست گوهرشہوار عبدی جنابدی - در

ریاض الشعرا نوشتہ عبدی گونابادی اصلش از تونسست شاعرے
خوبگویی خوش اعتقادے بودہ مداحیِ اہلِ بیتِ طاہرہ میکرده
کتابِ گوهرشہوار از تصنیفاتِ اوست از انجاست * بیت *
عشق چو شد قفلِ بقا را کلید * منتِ جان بہرچہ باید کشید
شکر کہ بے عشقِ بتان نیستم * چون دگران زندہ بجان نیستم
بہاء الدینِ عاملی در کشکولِ خودش این چند شعر ازو آورده کہ در

طالع مطالع پیری گوید

* شعر *

زود چو شمع فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه

موی سیه گریصد افسون کنی * قد که دوتا گشت باو چون کنی

وہ کہ مرا بر چہل افزود پنج * وز پیچ آن قافیه گزید رنج

منکہ دومویم ز سپهرِ ائیر * پیشِ حریفان نہ جوانم نہ پیرو

رام نگردند جوانان بمن * من نکم نیز بہ پدران سخن

آنکہ درین مرتبہ داند مرا * هیچ نداند کہ چہ خواند مرا

در نفایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آبدار ازین مثنوی منقولست

۱۶ و برین وزنست مشهد انوار غزالی مشهدی - در هفت اقلیم

و مرآة العالم و خزانه عامرة مرقومست کہ مولانا غزالی طوسی

بفضایل کمالات صوری و معنوی محلی بوده و بغایت رنگین و

و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزال خیال رام او -

و خیل خیل آهوان در دام او * نظم *

آنکہ در شیوہ گویباری * ابر خواهد زبانش یاری

در قفس کردہ صریرِ قلمش * طوطیانرا ز شکر گفتاری

و مولانا ابتداءً بہند دکن وارد شدہ چنانچہ باید اخترِ مرادش صعود

نمود لاجرم علیقلیخان مشہور بخانزمان کہ از عمدہ امرای اکبری

و حاکمِ جونپور بودہ شخصے را با چند سراسب و ہزار روپیہ خرچ راہ

بوی فرستادہ مصاحبتش را التماس نمود چنانچہ ازین قطعہ کہ در

بدیہہ گفتہ مستفاد میگردد * قطعہ *

آسمان اول (۱۰۱) مشهد انوار غزالیء مشهوری

ای غزالی بحق شاه نجف * که سوي بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا * سر خود گیر و زود بیرون آی
سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار روپیه است - غزالی بجانب
خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر
برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
خانزمان رو بآستان اکبری آورده و بعواطف دارایی و خطاب
ملک الشعرائی تحصیل مباحثات نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
که در عهد دولت طبقه تیموریه اول اوست که باین خطاب نامور
شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم هریکی این
خطاب یافته انتهای - غزالی در سنه نهصد و هشتاد و هشتاد
از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
صوری و معنوی گفته

قدوة نظم غزالی که سخن * همه از طبع خداداد نوشت
نامه زندگی او ناگاه * آسمان بر ورق باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنه نهصد و هشتاد - نوشت
در نفایس الآثار این چند شعر از مشهد انوار آورده * بیت *
پاکي دامن خود آنکس که جست * دامن ازین خاک بهفت آب شست
آنکه درین لوث نیارد تاب * نه که بهفت آب بهفتاد آب
ترسم ازین گفبد گرمابه گون * از حدت خود جنب آیی برون
خیس غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گهر انگیز کن

پایه معذی بثریا رسان * کوکبه شعر بشعرا رسان
هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
تا سخن سوی لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان سد
بسکه شدند از تو ضیعفان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبر شاه

گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
تاج ده تارک رویس تنان * سرشکن گبر قوی گردنان
شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستاننده و اقلیم بخش
گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلک شب و روز را
وز نخورد مهر می از جام او * تیغ شود موی بر اندام او
سوی فلک گرفتند چشم کین * آب شود چرخ و رود در زمین
رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از صبح جهانگیرتر
ابر حیا کان کرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
خسرو عادل دی جمشید - درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
باد درین سقف برانگیخته * تا بابد ریخته و بیخته
گرد فنا بیخته بردشمنش * نقد بقا ریخته در دامنش
۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامره

نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خانزمان نظم کرده
نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

آسمان اول (۱۰۳) نقش بدیع غزالی مشہدی

یافتہ انتہی - اشعارِ نقشِ بدیع منقول از ہفت اقلیم و خزانه * بیت *
خاکِ دل آنروز کہ می بیختند * رشخہ از عشق برو ریختند
دل کہ بآن رشخہ غم اندود شد * بود کبابے کہ نمکسود شد
دیدہ عاشق چو دھد خونِ ناب * هست همان خوی کہ چکد از کباب
بے اثرِ مہر چہ آب و چہ گل * بے نمکِ عشق چہ سنگ و چہ دل
چند زنی قلبِ سیہ بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
ذوقِ جنون از سرِ دیوانہ پرس * لذتِ سوز از دلِ پروانہ پرس
آنکہ شررِ تخمِ نجاتش بود * شعلہ بہ از آبِ حیاتش بود
سبحہ شمارانِ دریاگسل * مہر و گل را نشمارند دل
غفلتِ دل تیرگی جوہر است * خاکِ بران لعل کہ بد گوہر است
آہن و سنگ کہ شرارے دروست * خوشتر از آن دل کہ نہ یارے دروست
در ہفت اقلیم این چند شعر ہم نوشتہ * نظم *

از پسِ این پردہٗ سیمابگون * انچہ نبایست نیامد برون
ہر سرِ موی کہ درین رشتہ است * از سرِ یک رشتہ جدا گشتہ است
تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصدِ خوبی ما ہر کہ هست
پایِ عزیزان ز سرِ ما بہ است * عیبِ کسان از ہنرِ ما بہ است
بے ہنری زان شدہ عیبِ جوی * بے ہنرِ البتہ بود عیبِ گوی
نامِ خود و نامِ پدر زندہ کن * مردہٗ خود را بہنرِ زندہ کن
از پدرِ مردہ مگو ہر زمان * گر نہ سگی دمِ مزین از استخوان
خوشِ پسرانے کہ سمنِ غیبِ اند * تا خطشان نیست تذکِ مشربندہ

آسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهدي

کاش خط آرند ز اول برون * تا دلر عشاق نسلزند بخون
بارے اگر نوخط اگر سادہ اند * هستي مارا بغذا داده اند
راہ دل آنها کہ نشان داده اند * روی نکو ديده و جان داده اند
روی نکو گرچه سراسر خوش است * بندہ آنیم کہ عاشق کش است
لالہ عذارے کہ جفاجوی نیست * همچو گلے دان کہ درو بوي نیست
دل نہ بہر چشم سیدہ مبتلاست * تیز نگہ کردن خوبان بلاست
در شکن زلف چہ سودا کہ نیست * در خم گیسو چہ بلاها کہ نیست
قولہ نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعر امیدوار خسرو دہلوی
علیہ الرحمۃ کہ در مقالہ دوم مطلع الانوار واقع شدہ خیلے
خوبتر است میفرماید * شعر *

از ہنر خویش گشا سینہ را * مایہ مکن نسبتِ دیرینہ را
زندہ بمردہ مشو ای ناتمام * زندہ تو کن مردہ خود را بنام
از پدرِ مردہ ملاف ای جوان * گرنہ سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهدي بقولِ ذاکتر

اسپرنگر صاحبِ فہرستِ مطبوعہ کتابِ اودہ وغیرہ *

غزالی مشهدي سر دیوانِ خود مسمیٰ بآثار الشہاب قصیدہ
دارد بشرحِ حروفِ بسملہ - مطلعش اینکہ * بیت *
بسم اللہ الرحمن الرحیم * هست شہاب از پیِ دیوِ رحیم
در تاریخِ ہدائی نوشتہ کہ غزالی در سجع گفتہ * نظم *
بسم اللہ الرحمن الرحیم * وارثِ ملک است محمد حکیم

آسمان اول (۱۰۵) منظور انظار رهایی مروي

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروي - در سرآة العالم آورده که رهایی مروي از نبایر شینخ زین الدیخی خوافیست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان به هندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را که در برابر مخزن اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب گرمی آنحضرت موشح ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه فضالناه بهره مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هند شکرخایی از قفس تن رهایی یافته بشاخصار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *
چرخ که این قبة خراگہ تست * ہالہ زدہ گرد رخ ماہ تست
ذات تو لعلست و جہان حقہ * اطلس چرخ از علمت شقہ
می زلفت خون جگر میخورد * زہر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلطف تو ہذر میشود
۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی صاحب دو خمسه - در فہرست انگریزی از تذکرۃ تقی کاشی آورده کہ خواجہ زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو خمسه است بتصانیف دیگر عبدی تخلص میکند - سوای خمسه جام جمشید ہم دارد - در اردبیل سنۃ (۹۸۸) ہجری وفات

یافت انتہی میزاعلاءالدوله کامی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نویدی خمسه گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
از اشعار بسیار است انتہی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجہ
عبدی بیگ مفردہ نویس شیرازی در سلک محرران دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبیعت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمسه
مثنویات جواب دارد نویدی تخلص میکرده - سام میزرای مبرور در
تکف السامی نیز ذکر دی نموده انتہی محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او دو مرتبه تتبع خمسه نموده انتہی در نفایس المآثر
و هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات

حرف تواندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پردرد من

کرده نمک لعل تودرمی زخال * گشته بدور لب تو می حلال

شوق کجا تاب صبوری کجا * عشق کجا طاقت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهده داعی شیرازی در سلم السموات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید

شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسن عبارت

و لطف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یکم سیر شد

در طلبِ هرچه بسر میبُری * آن طلبِ اوست اگر بنگری
طالبِ یاری و ندانسته * بر سرِ کاری و ندانسته
نیستی آگاه که با شوقِ یار * دست در آغوشی و سر بر کنار

۲۱۴ و برین وزنست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
آیینِ اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی لختی رسمی علوم
اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بدوئی گوید که میان کالی کابلی
اگرچه صحبتِ مشایخ متقدمین و زمانِ مخدومی مولوی جامی
قدس سرّ و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زندقه
صرف کرده و بالین همه صفتِ وارستگی و آزادگی و بذل و ایثار او
بر وجهِ اتم است انتهى محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
خدمتِ مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس ازان در بکر
بصحبّتِ هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه
از رویِ طرفگی میگفته که من از خدا ده سال خوردتم - تاریخ فوت
او را شیخ فیضی چنین یافته * شعر *

تاریخ وفات سال و ماهش جستم * گفتا - دوم از ماهِ ربیع الثانی
در آتشکده نوشته که اصلش از سادات گلستاده و در ترکستان متولد شده
و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعراوراست
چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشکِ مقیمان دلِ خاک دان
نرگس شهلا نبود هر بهار * آنکه بروید بلبِ جویدار

چشم بتانست که گردونِ دُرُن * بر سرِ چوبِ آرد از گل برون
 در سَلَمِ السَّمَوَاتِ دُو شعری پسین را بعدی جاویدی منسوب کرده واللّه اعلم *
 ۲۵ و برین وزنست مهر و وفا سالم - کاهمی در نفایس المآثر
 آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
 جوانی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیر از رفت
 و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعرے بلیغ است و سلیقه
 موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تتبع یوسف لیکھا -
 و شاهنامه - از کتاب مهر و وفا اوست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکسے رو نهد * روی بر آیینہ زانو نهد
 هردم از آیینہ زانوی خویش * روی اجل را نگردد سوی خویش
 چشمک اگر چه کذبت چار چشم * یکدو قدم جا نکند کار چشم
 لرزه در افتد ز ضعیفی بها * دست شود از پی رفتن عصا
 خلعت شیبست چو دهد آسمان * رگ شود آجیده و ش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دواپی -
 محمد طاهر نصر آبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاهیجی
 خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
 نسخ و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
 لطف نیست - شعر بسیارے گفته چنانچه مثنوی در بحر مخزن
 مسمی بمظهر الاسرار گفته - اسرار مخفیة دران درجست - چون
 فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده ماند خدا توفیق

آسمان اول (۱۰۹) خلدبرین ملاحظی کرمانی

دریافت آنها کرامت کند - انتہی *

۲۷ و برین وزنست خلدبرین مولانا وحشی کرمانی

کہ هیچگاه بے زمزمہ در دے و سوزے نبوده است و پیوسته عشق
بر مزاجش غالب بوده کذا فی ہفت اقلیم - آذر اصفہانی گوید
اہل آنجناب از بانق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات
مولانای مزبور در دارالعبادہ یزد بسر می بردہ مشہور بیزدی شدہ
الحق سخنانش ملاحظہ تمام و جلاوتہ ما لا کلام دارد - از مراتب عشق
و عاشقی آگاہ و غزلیات رنگینش باین معنی گواہست - و سہ مثنوی
دارد یکے در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلدبرین بد نگفتہ (و دردی
دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس بادہ پا بعالم بقا نہادہ
انتہی صاحب فہرست انگریزی گفتہ کہ سنہ وفات او بقول
تقی کاشی نہصد و نود و دو (۹۹۲) - یا نہصد و نود و یک -
و در مرآۃ العالم نوشتہ کہ عزیزے تاریخ فوتش گفتہ * ع *

بلبل گلزار معنی بستہ لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآۃ الخیال نوشتہ کہ وحشی دولتابادی در سنہ ہزار
و شصت و سہ مرغِ روحش از قفسِ بدن پرواز نمودہ انتہی اگر این
دیگریست نسبت ہر سہ غزل مندرج آن تذکرہ کہ در دیوان وحشی
کرمانی موجود است باو درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان
غیر معتبر - خلدبرین مرتب بہشت روضہ است - آغاز آن
خامہ بر آرد صدای صریر * بلبل از خلد برین زد صغیر

* تا قول او *

طرح نوب در سخن انداختم * طرح سخن نوع دگر ساختم
 بر سر این کوی جزاین خانه نیست * رهگذر مردم بیگانه نیست
 ساختم من بتمنای خویش * خانه اندر خور کالای خویش
 هیچ کس نیست بهمسایگی * تا زدم طعنه به بیمایگی
 با نی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پر از گنج خداداد داشت * عالم از گنج خود آباد داشت
 از مدد طبع گهرسنگ خویش * مخزن آراست پی گنج خویش
 بر دران گنج فرادان بکار * مخزن صد گنج چه صد صد هزار
 گوهر اسرار الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهمسایگی او شتافت * غیر شاهي جگرش را شکافت
 شرط ادب نیست که پهلوی شاه * غیر شهنرا بود آرامگاه
 من که در گنج طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوت گفتار داد * گنج گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطف ز فیض عمیم * نادره گنج و چه گنج عظیم
 آنکه ازین گنج نشد بهره مند * قیمت این گنج چه داند که چند
 بود یکی ذات هزاران صفات * واحد مطلق مقتض عین ذات
 زند باقی احد لایزال * حی توانا صمد ذوالجلال
 زنگ زدای دل دلخستگان * قفل گشای در دریستگان

عقل که هست از همه آگاه‌تر * در ره او از همه گمراه‌تر
 راه بکنش نبرد عقل کس * معرفه الله همینست و بس
 این مثنوی که جزو بیش نیست در مطبع لیبی بطبع آمده *
 ۲۸ و برین وزنست مجمع‌الابکار جمال الدین عرفی شیرازی - بعضی
 جا مجمع‌الافکار بنام دیده‌شد و برخی مخزن‌الاسرار عرفی خوانند - بدآونی
 گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و
 اقسام شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دلها
 افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه
 بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او
 در منزل شیخ می بود و محتاج الیه او از وی بهم می‌رسید و در
 آخر در میانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطه پیدا کرد و
 از انجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم
 در شعر و هم در اعتبار او را ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و
 مثنوی دارد در بحر مخزن‌الاسرار که مشهور آفاقت انتهی -
 داغستانی گوید عرفی شیرازی پختگی و شستگی الفاظ و عذوبت
 کلام و نازکی مضمون را بهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی
 باین جلالت شان گذشته انتهی - در خزانه‌عامره آورده که عرفی
 سی و شش سال عمر یافت و در لاهور سنة تسع و تسعین و
 تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل
 در آیین اکبری گوید که عرفی شیرازی از کوتاه‌بینی در خود

نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود غنچه استعداد او نشکفته
 پژمرد انتهی - در تذکره سرخوش حکایت نقل نعل نعلش او بنجف
 اشرف منقولست - صاحب سلم السموات در ذکر عرفی نوشته
 که گاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش
 اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
 مختص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدی که
 مستمع از معنی مقصود غافل میشود از انجمله مثنوی که در برابر
 مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
 میدانند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
 از اینجا نوشته شد * شعر *

غازه فروش سر بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم
 سینه عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شهباز تو
 انتهی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیت چند که
 بفصاحت نزدیک بود می نویسم * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
 تا برم این نامه بتکمیل عرش * زوکنم آرایش قندیل عرش
 به که بنام صد نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
 از اثر او صدیت رفیع * وز گهر او احدیت وسیع
 رنگرز جامه اصحاب شید * دامنه عابد گم کرده صید
 زهرچکان مرده دلبران * حسن فزایند عصمت دران

شیرکشایندۀ پستانِ صبح * یاسمن افشانِ گریبانِ صبح
 زمزمه کار لبِ ناقوسِ دل * داغ فروزِ دمِ طاووسِ دل
 زیورِ آوازۀ ناقوسیان * چشمۀ آرایشِ طاووسیان
 آشتی افشانِ نسیمِ صبا * آشتی انگیزِ اثرِ با دعا
 جوهرِ آیینۀ خوری و شان * جرعهٔ پیمانهٔ معنی
 انجمنِ آرایِ حریمِ سماع * نوحه طرازِ لبِ گدا
 بر نفسِ گرمِ ترحمِ فشان * وز اثرِ گریه تباه
 بال کشایِ فلک اندر صعود * ناصیه سايِ ملک اندر سر
 سرمه کشِ عبهرِ زرینِ قدح * وسمه نهٔ ابرویِ قوسِ قزح
 راه نمایندۀ آیندگان * مایهٔ هستی ده پایندگان
 شمعِ مه افروزِ شبستانِ شب * شیرِ سحر دوشِ ز پستانِ شب
 لوحِ عمل سازِ ورع پیشگان * نامه براندارِ جزع پیشگان
 شمعِ فروزِ حرمِ احترام * نامه سوزِ چمنِ انتقام
 بر شفقِ گریه عطارد شمار * بر ورقِ دیده تماشا نگار
 تابدهٔ رشتهٔ کوتاهِ عمر * تا بابد رفتهٔ خس از راهِ عمر
 مورد می دادۀ ببادِ بهار * نقش کشی کرده خزانرا شعار
 گوهرِ دل شسته بدریایِ خون * نورِ اثرِ داده بدو درون
 جلّ جلاله علمِ شانِ اوست * عمّ نوالهٔ مگسِ خوانِ اوست
 بردهٔ دل از دستِ چه یغماست این * گوهرِ خود زادهٔ چه در یاست این
 خاک نشینِ دررهٔ او بندگی * مردهٔ بیماریِ او زندگی

بندگی از داغ قبولش فگار * گردن آزادی ازو طوق دار
 بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیارد بره سهو ما
 نغمه ناقوس خروشان ازوست * سینه هر زمزمه جوشان ازوست
 لغزش مستانه دهد سهورا * چشمه افسوس کند لهورا
 عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمه توحید زن باغ اوست -
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گویی صاحب یدِ طوپیست
 غزل و مثنوی او مرتبه مساری دارد - اما باعتقاد حکیم حاذق
 پسر حکیم همام برادر ابوالفتح گیلانی پایه مثنوی او کم است -
 درین باب میگوید * بیت *

عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آبک بود
 مثنویش طرز فصاحت نداشت * کان نمک بود و ملاححت نداشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * موج نخست است ز بحر قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است انتهای - من
 میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدة الافکار نیکویی اصفهانی - در
 آنشکده آورده که نیکویی اصفهانی مرد نیک و حریف بدل نزدیک -
 اسمش زین الدین مسعود خلف علی اصلاح اصفهانیست و
 و بتجارت روزگار میگذرانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

و طبع خوشه داشته اما بسیار با شعار خود معتقد بوده و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیده انتهى والله داغستانی نوشته - مولانا نیکي اصفهانی از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف حقیق یگانه آفاق بوده نهایت ورع و صلاح و تقوی داشته - تقی اوحدي نوشته که در نه سالگی بخدمت وی در اصفهان میرسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر یافته در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مروت و اله در گذشته - این رباعي را تقی اوحدي در تاریخ فوت او گفته است و الحق خوب گفته

* رباعي *

نیکي که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن ز میان * نیکي ز میان برفت و نیکي ز جهان
اشعار خوب در روزگار از وی بسیار یادگار مانده انتهى *

(۳۱) و برین وزنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - پسر شیخ مبارک ناگوری و مهین برادر شیخ
ابوالفضل علامی - بانواع فضایل و اقسام کمالات اتصاف داشت -
در زمان اکبر پادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان
آن پادشاه فلک بارگاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد
در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل
برادرش بود فیاضی تخلص کرد و صد و یک کتاب تصنیف کرده -

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدایونی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معنا و عروض و قافیه و تائیم و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که او را علامی می نویسند بجهت علوشان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دوماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت باخود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتهی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روزی پادشاه فیضی را که بملازمش رفته بود بیرون کتھر نقرة استاده کرد فیضی فی البدیہہ این قطعه خواند *

پادشاه برون پنجره ام * از سر لطف خود مرا جاده
زانکه من طوطی شکر خایم * جای طوطی درون پنجره به
پادشاه پسندید و مراتب او افزود - در طبقه سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحات نمود غزالی مشہدی بود کہ از اکبر پادشاه باین خطاب نامور گردیدہ - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت - و در عہد جهانگیر پادشاه طالب آملی - و در زمان شاہجہان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - ولادت فیضی در سال نہصد و پنجاہ و چہار ہجری اتفاق افتادہ - و وفات او در دہم صفر سنہ

یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده انتهای و آله
 داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که مولد و وطنش ناگوراست که از
 مضافات اجمیراست - و اینکه در ایران بدکنی اشتها دارد غلطست -
 خلاصه شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده - انتهای و هم او در
 ترجمه ثنائی مشهدی که ذکر او در آسمان ششم می آید گوید که -
 الحق چاشنی و عدوتی که در کلام شیخ فیضی پانت میشود از
 فیض اثر صحبت خواجه حسین ثنائیست انتهای صاحب
 هفت اقلیم که هم معاصر اوست گفته که فیضی بموجب فرموده
 حضرت شاهنشاهی تتبع خمسة نموده در برابر هر کتاب حکایت
 چند گفته اما باتمام نرسانیده - بارجون آنکه از همه علوم بخشی
 دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نموده - و در انشا و
 مکالم اخلاق و انبساط طبع خود بیهمتاست انتهای ابوالفضل علامی
 بعد از فوت فیضی که بسال چهارم اکبری واقع شده بدو سال ابیات
 مرکزادوار که پراکنده افتاده بود و نامنتظم و نامرتب بوده فراهم
 آورده و خاتمه منثور دران نوشته که بدفتر سیم مکاتبات علامی
 منقولست - و هم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامه بواقعات
 سال سی و نهم از جلوس شاهنشاهی مرقوم کرده که - عرو دی ملک الشعرا
 شیخ ابوالفیض فیضی ندمن به پیشگاه والا برد و فراوان آفرین برگرفت -
 سال سی ام الهی نهصد و نود و سه هجری آن فارس عرصه سخنوری را
 بسیج آن شد که زمین خمسه را چو لنگه طبع آسمانگرای سازد و د

برابر مخزن اسرار مرکزادوار به هزار بیت گهر افزای بینش گردد - و مقابل
 خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوباوه از بستاندسرای دانش سر برزند -
 و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست
 بر سخته آید و هریک بچهار هزار بیت پیرایه بلندنامی گیرد -
 و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی
 شود - و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر
 ایات فهرستی از جراید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز
 نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیت
 چند سامعه افزوز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم
 و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریایار همیر
 ریزش یافت - و بدیده و رچی آن یگانه آفاق منظم شد - کشور خدای
 آن چهره نهای حقیقت را بگرامی خطاب مرآة القلوب روشناس ملک
 و ملکوت گردانید - و از آنجا که هست آویزه پیشطاق آگهیست خاطر
 شمهیده بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دلایزی هر زمان
 نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با برخی
 داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاه دلال سخن شناس آمد - چون
 بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اند گیهان پیرا بدان
 کمتر پردازد - و بالین حال آن یکنای بزم شناسایی را بنظر شاعری
 نگریده خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادسنجان قانیه پیمای برکناره دارن
و همزیان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف درنگرد - و
پاس گرامی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بیدش بکار برد -
هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس برکوشند درنگیرد -
از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش
هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سال سی و نهم الهی) اورنگ نشین فرهنگ آریی
آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام به پایان بودن
آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه
نلدمن بقرآزوی سخن سنجی برسخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بالغونه انجام پیراسته گشت انتهای و در خاتمه مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم
یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگ بازپسین بشهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - با خاطر
پژمان و حالتی نژند بخیال همزیانی آن دمساز دل افروز و بتصور بقای
ذکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشوار پسندی و بالاروی
از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده
آمد و آن لعبتان تخییل گاه را از پیشطاق شناسایی انداخته -
سال چهل و دوم الهی بتگاپری خاطر سراسیمه و دل مدجای درگو

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین دواو جای بیاض شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز شد - بهمزبانان محفل آن یکنای روزگار برارگویی نشست - چون ترانه نو میدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطورماره نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین پیونده داده سامان داستان نمود و بترتیب گزین و سرسخه تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستانی که اندیشید ازان مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاهوار که در سلك انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند غازه حسن تالیف بر روی کشید - و بتائیدات سمایی برادرزاده والانواد خود را پیام زندگانی جارید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حیرت فرو گرفت

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پر آوازه شد
ببفرود ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه گوش من

آسمان ازل (۱۲۱) مرکزادوار فیضی فیاضی

بوکه دلہای آسودہ را سرمایہ تنومندی آید و پدیرایہ تقدس
آن نورانی پیکر گردد - از انجا کہ آگاہان بیدار مغز سرنوشت انجام را
از نامیہ سرآغاز برخوردارند و حسن خاتمت را کہ از فروغ قبول
دلہا پدید آید از عنوان نیک سگالی و خیر بسیجی برگیرند نسیم
پنہیرای بر نرہتگاہ دل می زند - و نوید جارید نامی در کاخ صماخ
فطرت خروش نشاط می اندازد * شعر *

بحمد اللہ این داستان نخست * بطرز فریبندہ کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرح رساند بدانندگان
بایں نامہ نامور دیوار * بماندم برو نام اوار دراز
دل دوستانرا بدو نور باد * وزو طعنہ دشمنان دور باد
نمت - سرآغاز مرکزادوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنج ازل راست طلسم قدیم
گنج ازل چیست کلام خدای * مہر ابد کردہ بنام خدای
بستہ در گنج مہر خفی * دادہ کلیدش بکف مصطفی
نقد و کونست درین مایہ خرج * چار کتبست درین آیدہ درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم اللہ حمد خدا را بگوی
* در توحید *

رمز مہ سنج نفس آتشین * لخالجسای دل آتش نشین
باد چکان لب آتش رخاں * آبدہ خندہ گل با سخاں
مہرہ کش تختہ مینای صبح * پنجمہ گشای بد بیضای صبح

مودن محراب مناجاتیان * ساقی مهدی خراباتیان
 پرده کش بلبل نیلی عبا * منطقه بند گل زرین قبا
 بتکده آرای بتان بهار * تابده مغکده لاله زار
 ذره درین دشت سرافراز او * ریگ روان قافله راز او
 نه کوه را بر سر کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرستی نهاد
 معرفت از خاک درش ناامید * عجز بر چشمة او روسفید
 عقل کجا فکرت یزدان کجا * بردر واجب ره امکان کجا
 دیده رمد سنج و جهان پر شعاع * عقل تهیدست و دکان پر متاع
 نطق یک واله گفتار او * درک یک مفاس بازار او
 عقل درین سلسله دیوانه ایست * علم درین قافله بیگانه ایست
 من که و این کلک نیایش سرا * چند گشایم سر این ماجرا
 کل لسانه خط پیشانیم * طال بیانه دم روحانیم
 هرکه درین بزم قدح درکشید * باده باندازه ساغر کشید
 شیشه کشته کز بس و کز بیش بود * نیم نمے نه کم و نه بیش بود
 منکه درین خمکده فیاضیم * از می و خون هرچه رسد راضیم
 * پدرايه آغاز *

آنچه برون جست ز مد هوشیم * روح قلّس گفت بر گوشیم
 حکمته از پرده بساز آورم * مغز فلاطون بگداز آورم
 بر سر آنم که بساز فراق * بر کشم از هند نوای عراق
 گورمان چون نشوم آه زن * ره همه یک گام و در صد راه زن

ره نه باندازه پای من است * گر روزم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بیای قلم
 و چه کنم با قلم رهگرای * بادیّه آتش و چوپینه پای
 * تا قول او *

نادره طفلے بقا نامزد * عمر طبعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا ست این
 کالج نخست از رصد کبریا * رنجه از بیخته کیمیا
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چوین شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما
 از رخ این شاهد شیدا ئیان * تا چه ببینند تماشا ئیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پر آوازه باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهندوستان
 از گل و می مجلس انگیزه * بوی گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بوستان او * نوح یک شبنم طوفان او
 مجمل اسرار الهی ببین * قافله سالار معانی ببین
 در خم این چنگ نرسونکار ببین * پنج نوا بسته بیک تار ببین
 پی بفلک می برد این پنج راه * راه سخن میزند این پنج گاه

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلزم بخت
نقش ازل بین که بسطع بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنبر چنبرش پرگار کرد * نام ورا مرکزادوار کسرد
* در ستایش سخن *

با رفته عالم بالاست این * بهر سخن رتبه والاست این
* تا قول او *

شعر باندازه جمعی ظریف * پیروی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده * فکر نشان خانه غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
دوره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبدأ فیاض کن
دزد سخن راه بجای نبود * کز کف او باز قفای نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر دوختن
گر بتو گویم که خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی ارا به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
قطع ^{نظر} با غایب و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
هرچه خداداد ^{بآن} خیال دگر * زانکه پسر خوانده نکرد پسر
طالب معنی خداداد باش * ^{شاد باش}

قصه خیالِ دگران تا بکبی * جود بمالِ دگران تا بکبی
 که بتواند علم انراختن * گاه بتضمین سپر انداختن
 اینهمه از کودکی راه تست * وین همه از فکرت کوتاه تست
 فیض ازل را نبود انقطاع * ملک ابد را نبود انتزاع
 * در ستایشِ قلم *

کرد دوات از پیِ خلوت گزین * همچو فلاتون که شده خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهی درو * حرفِ الهی و مـلاهـی درو
 طرحِ سلیمی و خطایی درو * صورتِ بومی و همایی درو
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلیِ چو سحر تاب زد * شعشعه بر عقل ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدحِ مطلعِ انوار شد * عقل بصد مشعله بیدار شد
 * در مقصود بکف آوردن بارِ جودِ کشاکشِ دنیا *

شکر که جماره بمنزل رسید * زورقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اولِ زرهِ آرزوست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبدأ فیضِ نهم نام او
 ملا عبد القادر بدارنی که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکرِ فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
 مخزن خیال کرده بود و مبارک نیامده * بیت *

تا بچه دروِزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیدش رفت * پس بنشستم قدم پیش رفت

(۳۲) و برین وزنست مثنوی زاهد - ملا عبد القادر بدائونی

در ترجمه علمی از شعرای اکبری نوشته - علمی الملقب بمیر

مرتضی از سادات دوعباد و از امرای معتبر خازمانست

چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتّصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون چهارخان نام

یکی از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده

* شعر *

کنگره سین چو خندان شده * خنده او از بن دندان شده

میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندانست -

انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *

(۳۳) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلچی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفائی و

محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از آنجا بتبریز

در خدمت شاه مغفور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تنبیح

خمس نیز نموده است - همیشه سنگتراشه همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میکرده انتهی - داکتر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی

آسمان اول (۱۲۷) مثنوی مولانا نشانی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنج
مثنوی دارد تخمینی ده هزار بیت یک بجواب مخزن و یک حسن و ناز
بوزن یوسف زلیخا و یک پری صورت بجواب لیلی مجنون و یک بجواب
هفت پیکر و یک بجواب سکندرنامه انتهای *

• (۳۴) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوانی مسطور است مولانا
علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهره
که فاضل ولی مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (۱) * شعر *

بود و پدر و پسر هر دو این فن را بگرسد ۱۰ سامری سامری
بفضایل علمی و کمالات انسانی شعله نور شجر موسویست
و ذهن باریک بین ۱ روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
تخلص اختیار * رجا و شکیب * هر سختم سحر ملایک فریب
نشانی * ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
از احوال جوهری سلك سخندانیم * صیرفی نقد سخندانیم
این منم امروز درین دوزی * شعله آتش - زبان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چرب زبانی مکن
شعله سرشت ز گهرهای پاک * لاف من نیست چو دریکسب خاک
طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو گفتی دگران سفته اند
خانه که از نظم بیاراستی * آب و گلش از دگران خواستی

آسمان اول (۱۲۸) مثنوی مولانا نشانی

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در آنوقت بر مولانا غالب
بوده رقص کزان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگوید که در
یکی از ایام اعیاد هند که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و

تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
چند ده اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
اتصاف داشت -
میگوید اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *
یکی از اکابر بدون زاهد نهند
تعریف بسمله واقع شده خوانده
راهِ دین و قبله گاه *

کنگره سین چو خندان شده * خنده او رنج شده بود - امیر خسرو
میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما دروغ عرض می کند که * ع *
انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *
ه *

(۳۳) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض ارتا بپادشاه
مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی میگوید

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلیچی گری بخدمت
شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفائی و
محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از آنجا بتبیز
در خدمت شاه مغفور رفته است - ری اشعار بسیار گفته و تتبع
خمس نیز نموده است - همیشه سنگتراشی همراه داشته در هر جا
بر سنگها نقش میکرده انتهی - دکتر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی

گذاشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- وقع هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند -
از انجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماش نفس مولانا میتوان یافت * ع *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدآونی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یکم
از محتشمان ستمظریف ابزاری جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری
هر نفسم معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
هر نفسم برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب
خسرو ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
جوهری سلك سخندانیم * صیرفی نقد سخنرانیم
این منم امروز درین داری * شعله آتش بزبان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چرب زبانی مکن
شعله سرشت ز گهرهای پاک * لافمن نیست چو در کیسه خاک
طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو گفتی دگران سفته اند
خانه که از نظم بیاراستی * آب و گلش از دگران خواستی

سقف منقش که دران خانه است * رنگِ روی از خامهٔ بیگانه است
 طبع تو دارد روشِ باغبان * ساخته باغ ز نهالِ کسان
 سبزهٔ آن باغ ز راغِ دگر * هر گلِ رعناش ز باغِ دگر
 غنچهٔ آن گرچه روانِ پرواست * لیک ز خونِ جگرِ دیگر است
 بید که بے میوهٔ سرے برکشید * برگش از آن دانهٔ مشجر کشید
 تازگیِ آن نه ز بارانِ تست * از خویِ پیشانیِ یارانِ تست
 چند پیِ نقدِ کسان سوختن * چشمِ بمالِ دگرانِ دوختن
 جمعِ مکن نقدِ سخنِ پروان * کیسهٔ مکن پر ز زرِ دیگران
 شربتِ بیگانهٔ فراموش کن * آب ز سرچشمهٔ خوردِ نوش کن
 گر خضریِ آبِ حیاتِ تو کو * در شکریِ شاخِ نباتِ تو کو
 نخلِ صفتِ سربلکِ میبیری * میوهٔ بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخِ بساید سرش * چاشنیِ میوهٔ نباشد برش
 بر سخنِ خویش تفاخر چراست * بر من دلخستهٔ تمسخر چراست
 من اگر از شرمِ نگویم سخن * حملِ بے بیدانشی من مکن
 نه چو رطبِ سینهٔ پراز خسته ام * همچو صدفِ پُر در لبِ بسته ام
 من اگر از بندِ گشایم زبان * لبِ نگشایند زبانِ آوران
 طعنهٔ چو ابلیس بآدمِ مزین * حالتِ من درنگر و دمِ مزین
 سامریم من که بزورِ فسون * لعبتی از سحرِ برآرم برون
 غلغلهٔ در زهرهٔ و ماهِ افکنم * نسخهٔ هاروت بچاهِ افکنم
 این نامِ آن ساحرِ جادو مزاج * کز سخنم یافتنهٔ جادو رواج

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار من دامن آستان گیر
 هر که بآستان ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کسی * عیب تو پیش تو نجوید کسی
 لیک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروران
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکینک بزبان آورند
 شعر ترا پیش تو تسکین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو یکس یار و نه کس باتویار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 و که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بتو عیب تو نماید که چیست * و آنچه عجیب تو گشاید که چیست

(۳۴) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 مخزن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * کرد خدا رحمت خود را عمیم

او در تاریخ وفات یکی از دوستان خود نظم کرده * بیت *

بود ثلاث و عشر سال فزون از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبدالوهاب

آسمان اول (۱۳۲) تحفه میمونه حسن دهلوی

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانای
مربور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
خوب دارد انتهی در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اوبماق
تکلو بوده و گاه در ری و گاه در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهی در مفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحیم * ماهچو رایت امید و بیم
کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرم تاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیشه ما تخم گنه کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
عذر پذیر گنه بنده * عذر پذیرم که پذیرنده
تا چو نظامی کنم از آگهی * سگه ده پنجهی خود ده دهی
باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
ای شده شایسته پایندگی * از تو خدایی چو زما بندگی

در مقاله اولی

حکمِ دوسنگ آمده ارض و سما * دانه تویی در دهنِ آسیا
تا مگر از گردشِ این کوزِ پشت * نرم شود طینتِ نفسِ درشت
در کتابخانه اشیا تک سوسی کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنت منبع الانهار ملک قمی - واله
داعستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک سخنوری و شهریار
کشورِ بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدتِ چهل سال درانجا گذارید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقدِ بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهوری فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنویِ خوبست لیکن بنظرِ راقمِ حروف
نرسیده است انتهی در مفتاح التوابع مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنکر و بعد او از
برهانشاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامنِ دولت
ابراهیم عادلشاه والی انجا گرفته از مقربانِ بساطِ عزت او گردیده -
و چون جوهرِ قابلیتِ ملا ظهوری درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دخترِ خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقت
که از درگاهِ اکبری بسفارتِ برهانشاه والی احمدنکر مامور شد در
عریضه خود از احمدنکر بآکبرشاه نوشته بود که در احمدنکر
دو شاعرِ خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

یکه ملک قمی و دیگر ملاحظه‌وری - و ناظم تبریزی میگوید که
 ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
 و ملاحظه‌وری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
 نظم کرده - انتهای بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
 در خزانه هامره مرقومست - که خان آرزو میخواند مولانا ملک
 قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتر بار
 زر از عاقل شاه گرفتند - دهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *
 در مدح و ثنایت ای شهنشاہ دکن * معذوزم دارگر نگفتم مخزن
 میپسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن

مطلع منبع الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم *

اگر کسرۀ دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثانی
 بزور مصراع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدۀ بیدار حکیم شفایی اصفهانی -

داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طیبی حاذق
 اما عجبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشق لیکن از کبرش
 خلقی در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه مقامت یافته
 طبع خوشی داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالنسبه بهم تفاوت
 بسیار دارد انتهای و هکذا فی آنشکده - میرزا طاهر نصرآبادی
 گوید - حکیم شفایی که طبعش در کمال استعنا بوده در سنه

آسمان اول (۱۳۵) دیده بیدار شفافی

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *
بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحب خمسه است
سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیته کلکته
موجود - یک این و مطلعش آنکه

- . بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هائے از جانب گنج سخن * گفت که ای خونی طرز کهن
پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو تریشین
زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناسی نپسندیده است
در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بمحک عرض کن
بابل ترنمه نظامی کزو * یافته گلزار سخن رنگ و بو
نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
هرکه باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه بزیار آورد
حلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرزورتر
کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جاد و قلم

تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بتست
رخصته از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گر بتوانی شکست
ازین مثنوی دو نسخه در اشیاتک سوسیته کلکته هست *

آسمان اول (۱۳۶) زبدة الاشعار قاسمی جنابادی

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونابادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی

کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی

ریاضت نام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس

میرزا الخ بیگ با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -

و تتبع خمسة شیخ نظامی کرده است انتهى در آتشکده نوشته که

قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جناب است شاعر

معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی

شناخته و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شهنامه که

باسم شاه طهماسب صفوی گفته توفیق یافته انتهى میرزا علاءالدوله

قزوینی کسی تخلص که یکی از امرای اکبری و معاصر قاسمی

بوده در نفایس المآثر نوشته که قاسمی جنابدی در خراسان و

عراق بمزید فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر

عروض و معما سرآمد امثال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی

بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -

و در ادای تشبیهات و خیالات بے نظیر افتاده - و فضایل و کمالات

بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفاده

علوم در خدمت علامه دهر استاذ البشر میر غیاث الدین منصور

شیرازی نموده - در فرصتی که جامع این کلمات متوجه دیار هند

بود در بلده کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمه بر سبیل

آسمان اول (۱۳۷) زبدة الشعار قاسمی

عریضہ بہ ہندگانِ حضرتِ اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملہ ازان معلوم میگردد و العبارةُ هذه *

ہندہ کمترین قاسمِ جنابِ دی ہندوۃ عرضِ ملازمانِ درگاہِ عرشِ اشتباہ
پادشاہِ خلائق پناہ خلد اللہ تعالیٰ ظلالِ دولتہ و معدلتہ علی
مغارقِ العالمین - می‌رساند کہ فلانی در گذرگاہ کہ متوجہ سفرِ ہند
بودند این کمینہ بخدمتِ ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را
بوسیلۃ صفتِ معراجِ حضرتِ نبوی مذکورِ ضمیرِ منیرِ اقدس
ساخت - انشاء اللہ تعالیٰ کتابِ شاهنامہ ماضی کہ چہار ہزار و
پانصد بیت است و شاهنامہ نوابِ اعلیٰ کہ آن نیز اینقدر است
و شاہرخنامہ کہ پنج ہزار بیت است و لیلی مجنون کہ سہ ہزار
بیت است و خسرو و شیرین کہ آن نیز سہ ہزار بیت است -
و زبدۃ الاشعار کہ ^(۱) چہار ہزار و پانصد بیت است بحرِ مخزنِ الاسرار -
و گوی و چوگان کہ دو ہزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستادہ میشود - و الامرُ اعلیٰ - پس ازان مجموعِ کتب و اشعارِ
مذکورِ بدرگاہِ معلی حضرتِ اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتکف و
ہدایای پادشاہانہ سرفراز شدند انتہی از مثنویات او یکے شہنامہ
است دوم لیلی مجنون سیوم کارنامہ کہ گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخۃ نفایس المآثر کہ پیش نظر است اینجا بدین وتیرہ مرقومست

کہ - زبدۃ الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیتست و مخزن الاسرار ۱۱

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبده الاشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی از بیک جلد بخط ولایت در کتابخانه اشیاالت سوسیتی کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملاشیدا - در خزانه عامره

آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهک مقدس بهند افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبر آباد است - ابتدای حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعرفه و اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل بلندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت - و بمواجه از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عشره ثامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شریعت ممانت چشید - انتهى در ریاض الشعرا نوشته که مولانا شیدا بسیار بلند طبعیت واقع شده لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش مأخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه بعنوان توارک واقع شده باشد بلکه درین امر عامد و مصر بوده - در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماعی تمام بیاره کاغذها نوشته در اشعارش بندرت شعر بلند بهم میرسد - بسیار تذخو بوده کم الفت بمزدم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

ملاّ رشیدی باو شباهتی داشت - پیوسته بمحض توهّم از اقدار و امثال
 که حاجی محمدجان قدسی و طالب کلیم است و هر یک بصفات
 حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهی در سروآرد آورده که از
 منظومات اوست مثنوی مسمی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -
 مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیض عظیم

انتهی میرزا طاهر این دو بیت ازان مثنوی آورده * شعر *

خامنه من تیر شد از راستی * دور ز ننگ کجی و کاستی

تیر چوبی هر نشود کارگر * گشت سه انگشت بر چون سه پیر

(۱۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاءالدین

عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التّواریخ

و تذکره نصرآبادی نوشته که او را شیخ حسین است در صغر سن

بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندلک روز

سرآمد افاضل اعصار گردید - بر روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین

و الف (۱۴۰) در اصفهان در گذشت - نعلش او را بموجب

وصیتش در مشهد برده مدقون ساختند انتهی در آتشکده و

ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جیل عامل که از مضامین

شاهست و اصفهانرا وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهی

نان و حلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی

در قفّه اهل تشیع ازو - و بعضی که او را آملی بالف نوشته اند

سہواست چہ آمل بالف شہرست از مائذران و عامل
بعین در شام - شیخ مصالح الدین سعدی شرازی رحمۃ اللہ علیہ

فرمودہ

* مثنوی *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشنود آواز دف و چنگ و نی
دیدہ شکبید ز تماشای باغ * بے گل و نسوین بسر آرد دماغ
گر نبود بالش آگندہ پر * خواب توان کرد حجر زبر سر
ور نبود دلبر ہم خوابہ پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
ور نبود مرکب زرین لگام * پای تواند کہ رود چند گام
این شکم بے ہنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد بیچ
بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ * مثنوی *

گر نبود خنک مظلالم * زد بتوان با قدم خویش گام
ور نبود مشربہ از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
ور نبود بر سر خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بغان جوین
ور نبود جامہ اطلس ترا * دلق کہن ساتر تن بس ترا
شانہ عاج ار نبود بہر ریش * شانہ توان کرد بانگشت خویش
جملہ کہ بیننی ہمہ دارد عوض * وز عوضش گشتہ میسر عرض
آنچہ ندارد عوض ای شہریار * عمر عزیز است غنیمت شمار

(۱۴۱) و برین وزنست حسن گلو سوز زلای خوانساری -

در مرآۃ الخیال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سرآمد
وقت ملا زلای شاگرد میرزا جلال اسیر است - و استاد سخنوران

غامضِ تقرير - خيله صفای شامه استعداد بايد تا بوي از گلهای
معاني رنگينش تواند شنيد - و فراوان دقتِ نظر شايد تا بشرفه
ايوان اندازِ بلندش تواند رسيد - کيفيتِ صهبای خيالش بر
صدر نشينان مصطبه هشیار مغزي خمِ خمِ بادِ شوق پيماید - و
سرجوشِ سبوي فکرش گرمروانِ باديه طلب را بشارِ عشق و
محبت رهبري نماید - انتهي و در هفت اقليم نوشته زلالي
خوانساري - شاعريست که آبِ سخنش خاکِ کدورتِ خاطر ها
فرو نشانیده و آتشِ فکرش باد را در تگپوی غيرت افکنده - واله
داغستاني گوید مولانا زلالي خوانساری زلالِ افکارش اکثر درد آميز است
اما آنچه صاف افتاده کوثر را درخوی خجلت نشانیده - در زمان
شاه عباس ماضي بوده مداحي مير محمد باقر داماد بسيار
نموده نوازشها ازوي يافته - چند مثنوي در سلک نظم کشیده
است - و در ذکر ميرنجات اصفهاني گفته که - زلالي خوانساري
و ميرزا جلال اسير را در بعضی اشعار راه برادري مهملات افتاده
باعثِ افتاد خود اين روش را نزاکت گويي دانسته اند و حال آنکه
از فرط توجه درين وادي پي غلط کرده از منزل مقصود دور
افتاده اند - از عهده روشِ نزاکت بندي ملاحظه و روي ترشيزي بقوت
طبع و زورِ مایه برآمده - و هر کس تتبع او کند البته کارش بمهمل گويي
مي انجامد - انتهي آذر اصفهاني نيز گوید که زلالی از ارباب نظم
خوانسار است اما پست و بلند در اشعارش بسيار است - طبعش در

کمال سلاست - اما بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهر حال بیشتر اوقات صرف مثنوي کرده و هفت مثنوي دارد - محمود و اياز - آذروسمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره خورشید - حسن گلوسوز -

سایمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهى آزاد بلگرامي گفته که زلالي خوانماری زلال طبعش در مثنوي طوفان میکند - و نيسان کلکش درین بحر لآلي شاهوار مي افکند - انتهى هفت مثنوي زلالي را سبعة سیّاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهر سائیدن مضارع بسمله خیل طبع آزمائيها کرده چنانکه در دیباجه منثور سبعة سیّاره گوید - چار مضارع بسمله فرقاني چنین پرداختم * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نصّ صحیح است و کلام حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سیه پوش ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروي خوش و سمة حسن قدیم

آغاز مثنوي حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رحیم

این مصرع بمصرع غزالي مشهدی که گذشت اقربست - و میوزا

طاهر نصرآبادي بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * اره کش تارک دیو رحیم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع دیباجه نظم قدیم

آسمان اول (۱۴۳) مثنوی باقر کاشی

سبعه سیاره که در کتابخانه اشیا نیک سوسیته و غیره هست در آن جز محمود و یاز از هر شش باقی ورقه چند مرقومست چنانچه حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت - داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهمالات زلای می کند میگوید - از حسن گلوسوز زلای * بیت *

ای ز تو جستن پی دین سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
تا قلم ما را گردن بسود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
(۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرد - داکتر

اسپنر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرد گویند برادر خرد ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس - داغستانی گوید باقر خرد کاشی - بنسبت مقصود خرد فروش که از شعری مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در بیجاپور مدتها اقامت داشته انتهى هم صاحب فهرست میگوید که او مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیست و رسالت که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپنر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصربادی گفته که حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص میکرد -

آسمان اول (۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرق شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبای آملی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - در ولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست

پاکی دامان ز نکویان نکوست * آینه را زخم قفا رویوست
در سرو آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی -

میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخوبه و لطیفهای بیجا
ازو بیشتر سرزده انتهای سنه وفات سلیم در سرو آزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسخه از ان خوشخط در کتابخانه اشیاک سوسیته
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اویش اینکه

بسم الله الرحمن الرحيم * هست عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساده دل از پی سامان دور * داشت خرّه همچو مسیحا ضرور

آسمان اول (۱۴۵) مثنوی حاذق - ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته از نوشته شد * شعر *

از فرسِ عمر سبکترتر * از خرِ طنبور خوش آوازتر

بانگ زراکب نشنیده است سخت * چوب ندیده است مگر بر درخت

• کار نه بانیل و بد مردمش * به بود از ریش منافع دُمش

(۱۴۵) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سرو آزاد

مرقومست که حکیم حاذق بن حکیم همای گیلانی واقف فن است -

و نبض شناس سخن - مولد حاذق فتحپور سیکریست - در عهد

جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی

شاهجهان در سال اول جلوس خرد حکیم حاذق را بسفارت نزد

امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادای

سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار و

خدمت عرض مکرر بمعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در

مستقرالخلافه اکبرآباد گوشه انزوا گرفت و بسالیانها پانزده هزار روپیه

از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیانها او

یاضافهای متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و

ستین و الف (۱۰۷۷) در اکبرآباد شربت فنا چشید انتهای شعر این

مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۱۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجاتی گیلانی - واله

داغستانی گوید مولانا نجاتی گیلانی از شعرای زمان شاه عباس

مثنوی بود - صاحب مثنوی ناز و نیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست *

گشت زتابیر هوا تلخ کام * شورِ عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس رخت بآتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پُر دُر تبخاله شدش دُرچ لب
لجّه اعجازِ وی آمد بجوش * معدنِ یاقوت شدش دُر فروش
بر طبقِ نقره طلا کرد حل * گشت بزر صمغ سیمش بدل
داشت عیارِ زر او بیم شک * صیقلی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبضِ سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکیم
دید چو فصاد ترازش کرد * رشته جان بسته بازویش کرد
نشته آردش آستاد کار * بر سرِ خونریز چو مژگان یار
چون سر نشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از انجا که ز عینِ و داد * هست میانِ دل و جان اتحاد
بود دران واقعه پرتعجب * بر طرفِ بادیه مجنون بتب
در تب غم صبر و تسلیمش نه * آگهی از تب لیلیش نه
ناگه از اشباهِ دویی گشت فرد * نشترِ عشقش سرِ رگ باز کرد
شد چو نویسنده لوح آن قلم * صورتِ لیلی همه جا شد رقم
(۱۴۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقول والجناب

آسمان اول (۱۴۷) مثنوی الهی و ادهم

داکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعدآبادی -
(سعدآباد قریب همدانست) او بوقت تقی اوحدی بوده و نیز پسر
محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برک الهی ز جهان گوی سخن *
مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینکه * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازکمزاج و خوشخیال بوده نام
الهی تخلص خود کرده انتهى *

(۱۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته
ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
داشت انتهى ملخصا - کیفیت دیوانه مشربی ادهم در تذکره
سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
آورده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شد -
مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * راه حدیث است بسوی قدیم
فاتمام نسخه که در کتابخانه اشیانک سوسیپتی کلکته هست
دران - راه حدیث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
آورده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهو است - و در آسمان

آستان اول (۱۴۸) مثنوی غافل و فدایی

سیم حال رفیق السالکین او می آید *

(۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصرآبادی

گفته که غافلا محمد تقی نام داشت گویا از طالقانست در معنی سنجی
تر از وی انصاف در کف داشت درد سخنش بحدّی بود که از
استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلسله
موزنان بسوز و درد او کم دیدیم هیچگاه بی سوز و محبتی نبود -
در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی
بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
نخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدھقان کشد از خوشه تیر

(۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصرآبادی

مرقومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تکلو^(۲) و ساکن طهرانست
مدتی قبل ازین از قید علایق نجات یافته در لباس فقر درآمد -
خویشان و اقربا که عداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *
بسکه شده خاک پسندیده اش * قالب خشتی شده هر دیده اش
در سرش از حسرت گل شور بود * هر دو لبش چون دو لب گل بود
آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده درو صورت هر نیک و بد

(۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری -

(۱) گویا بجای گویند درین تذکره بسیار مستعمل است || (۲) در نسخه تکلنو ||

آسمان اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیاث و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تبع مخزن الاسرار کرده است انتهى *

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهره بخت
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهى *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر نایینی در حدائق سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مرآت خاطر سترده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره امید و بیم
این چه اعضائست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه مغدوم و تواصل وجود * وی همه محتاج و تویی عین جود
چون قلمت مد زمان می کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید
در ره توجنبش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیل و نهار
(۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبحی تخلص تویی سرکانیست و از
کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال مردمی و آدمیت بود -

آسمان اول (۱۵۰) مثنوی صبحی و شریف و فایز

دلیلش آنکه گوهرِ صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوند کمال است -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافت - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجملًا ملاً صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکنده
تا نفسِ میکشی ای سست پی * جای تو خالیست چو آواز نی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاً شریف طاهر نصرآبادی
گفته که ملاً محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمال
اصفهانست از اقربا و شاگردان ملاً عبدالحی است - مثنوی
در بحر مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز زانده جواهر نشان * طوق مه و منطقه که کشان
شیشه دل را می خونابه داد * بیهق اسلام بسبابه داد
کوه بدل بست که راز بست این * شعله بجان ریخت که ناز بست این
بار غمش در دل و در دیده اشک * کوه در اندانه و دریا بمشک
(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که

میرزا علاءالدین محمد از جانبِ والدہ صبیہ زادۀ شاه عباسِ ماضی
و از جانبِ پدر خلفِ میرزارفیع صدرِ ممالکِ خاصه که از اعظم
ساداتِ شهرستان من اعمال اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
بایشان دادند - در ترتیبِ نظم نهایتِ قابلیت داشت - مثنوی

* شعر *

گفته و این چند بیت از انست

ریخته از ششپیر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه
 عزم جهانگیریش ارم زند * هر دو جهان چون مژه برهم زند
 سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان
 دوش یلانرا سپر پر شکوه * مهر درخشان زبر پشت کوه
 (۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد
 بلگرامی در سر آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
 عصر بود - و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می برد - الحق
 در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
 دوشیزگان معانی که از صلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
 ک دست بهم داده - ابتدای حال بتکریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
 شاه عباس ثانی صفوی که در سنه اثنین و خمسین و الف
 (۱۰۵۲) بر تخت فرمانروایی برآمد مامور بود - رفته رفته
 بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
 گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
 (۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
 بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
 متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
 خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عقاب گردید -
 تا آنکه از کدورت هستنی وارست و رخت سفر ازین عبرتکده بعالم دیگر

بست - چند مثنوی دارد - یکے مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * هست نهالے ز ریاض قدیم
 در صفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا
 نوشته میر و الهی قمی از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
 اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران فن
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در عرصه حیات بوده انتهای
 و نیز در آتشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا نیک سوسیتی
 کلکته دو مثنوی او دیده شد - یکے بوزن مخزن این اشعار از انجاست
 بلبل خوش نغمه بستان چو * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعه ز دیار یمس * بار ببستند بعزم ختن
 جمله ز شهر از پی سو آمدند * بر در دروازه فرود آمدند
 عارضشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قافله هم عزم ره آغاز کرد
 رفت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافله بیچان چو مار
 مشعلی از دور بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش تافتند * راه بشمر منزل جان یافتند
 مرقده آمد بنظر آشکار * بام و درش لعل و زبرجد نگار
 زنده دل بود درین کاروان * مرد جهان دیده شیروین زبان

رفت بآن مرقد^۱ والامقام * داده باداد^۲ کریمان سلام
گفت که این مقبره خوش باصفاست * راستی این جای کدام اولیاست
عارف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست
۵۹ () و برین وزنست مثنوی^۳ واله هروی - نام او درویش
حسین تخلص^۴ واله - اما داغستانی و الهی هروی بیان رفته و گفته
که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهى چند مثنوی
دارد صاحب بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمد
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طراز لب گلها ی باغ * دیده گشای دل عاشق ز داغ
۶۰ () و برین وزنست مثنوی^۵ سنجرکاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکده نام او میر محمد هاشم خلف میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سر آزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان در آمد غزل و قصیده
و مثنوی یک رتبه دارد - در سلك ملازمان اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهد اکبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
ظل عنایت ابراهیم عادل شاه قرار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس ماضی باخلعت فاخره بنام او صدور یافت -
اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این صورت

(۱) بجای واحد چنانچه نظام الدین اولیا - و عبیده الله احرار //

آسمان اول (۱۵۴) میرزا فصیحی و میرزا قرداماد

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افکند تم کلمه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش -

(۹۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهی - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چون اسیر * ته جرعه ز جام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشباتک سوسیتمی کلکته است دران دو

مثنوی از دیده شد یک بوزن مخزن که در ستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

برسه بهای کف پایش جهان * غاشیه بردوش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبیس * قبلة اسلام محمد امین

(۹۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالمقدار و زبده حکمای روزگار بوده ویرا ثالث

المعتمدین گویند - تصانیفِ عالیه اش مدار علیه فضلائی نامدار و حکمای والامقدار - از فرطِ شهرت محتاج بتفصیل نیست - مجملات جناب میرثمره شجره و جود مسعود میرشمس الدین الشهبز بداماد است یعنی داماد مجتهد شیخ علی عبدالعال است - جناب میرمدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیلِ علوم شد - در تصفیة باطن و تزکیة نفس ریاضات عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سال پهلوی بر بستر نگذاشته - در عهد شاه صفی با اتفاق بزیارت عتبات عالیات رفته در نجف اشرف لباس غایت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبدالله امانی تاریخ فوت آن قدوة الفضا را چنین یافته * ع *

عروسِ علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشای شعر طبعی بقوت و قدرت داشته اشراق تخلص میفرماید انتهی - در بهار عجم این دو شعر از ان مثنوی آورده - در توحید گوید *

در شرف در صدفِ دل نهاد * در افق بر کمرِ گل نهاد

سرمه ده چشمِ عدم از وجود * نوره جبهه چرخ از سجد

(۶۳) و برین وزنست مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی

اصفهان - در سرو آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر این مرزا مومن شاعر ادبند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلمیذ فصیحی هریست اما با میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نعمه ستایش می سنجد و جای میگوید * شعر *
 با وجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع مائپ تواند یک کتاب من شود
 میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرک شاه عباس
 ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
 خورگردد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سینه تسع -
 و از بعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - و اله
 داغستانی گوید که چون اکثر سرمست باده ارغوانی بود و دران
 حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
 اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
 در کتابخانه فقیر است چند مرجز مثنوی بنظر آمده یکم بوزن
 مخزن اولش اینکه * بیت *

خسر و دریادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد از تپاه

(۶۴) و برین وزنست مثنوی میریحیی کاشی - داغستانی

گوید که میریحیی بعضی دیرا کاشی و بعضی قمی دانسته اند انتهی -
 میرزا طاهر نصرآبادی قاضی یحیی کاشی و میریحیی قمی در شخص
 نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میریحیی
 شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
 تحقیق کرده که میریحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
 طرح توطن انداخت لکن با کاشیان بسیار بد بود مذمت اینها
 بسیار کرده در مثنوی که در ذم اکولی گفته میگوید * شعر *

پدم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد
در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک ننگستان پادشاهی
منحصر گردید و چون قلعه ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرف
مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۵۸)
انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد
و پنجمزار روپیه از پادشاه صله یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۹۴) طومار عمر را
بانجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد
مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکنند زیرا که شکله از اشکال حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
میریحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته اندی - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فنا ترسی متوسس

بسکه آسانست این ره میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعر از منقولست در صفت باغ * بیت *
بابل خوشخوان چو آهنگ زد * بر دل مستان چمن چنگ زد
شعله صفت لاله ز جا جست تیز * گشت بفتجان طلا قهریز

آسمان اول (۱۵۸) مثنوی اشرف ماژند رانی

در صفت تاریکی شب * بیت *

یک قلم از تیرگی شب جهان * پرز سیاهی شده چون جبر دان

در صفت زن حیاله * بیت *

دهرز مکرش دل پر ناله * هر سر مویش دله محتاله

در بیان مسافری گفته * بیت *

داشت دران بلده یکی خانه خواه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۶۵) و برین وزنست مثنوی اشرف ماژند رانی - در

سر و آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح ماژند رانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جردت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند

رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب الذسایبم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زیب الذسایبم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معاودت نمود - و گرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانپ هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم آشان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

آسمان اول (۱۵۹) خفاف - شعیب - صادق

شود در شهرِ مونگیر از توابعِ پَننه سزاولِ اجل در رسید و اورا بعالمِ دیگر رسانید - قبرِ ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می‌باشند - دیوانِ ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواعِ شعرِ قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرفِ بقدرت می‌زند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *
گشته یلی زن همه بر بانگِ نی * همچو زنانِ یله از بهرِ می
(۶۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم نشده - در نوادر المصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا بکی از عجب گرازدندت * در نظرِ خویش برازدندت
(۶۷) و برین وزنست مثنوی ابو شعیب - حال او نیز معلوم نشده - غالباً این غیر ابو شعیب هروی باشد که معاصرِ رودکی بوده - این شعر در نوادر المصادر ازو آورده * شعر *

افشرد خونِ دل از چشمِ او * ریخته پالونِ مژگانِ فرو
(۶۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در رباعین الشعرا نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردانِ حکیم ربّانی مولانا محمد صادق اردستانیسست بسیار بشعور و لطافتِ طبعست و در شعر صاحب مذاقِ خوشیست - باشعارِ مولوی جامی بسیار مانوسست و خرد مثنویها گفته بیشتر بطورِ مثنوی شیخ بهایی - و اقسامِ دیگر شعر کمتر میگیرد - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی - آذر اصفهانی در ذکرِ معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

سنان اول (۱۶۰) مثنوی لایقِ جوهری

سید و الانوار و عالم پاک اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم
و نثر کمال مهارت داشته * ع * از کوزه همان برون تراود که دروست *
و گاهی اشعار عاشقانه بصفحه خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی
بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز میگفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاد و کمال شفقت از او دیده - این چند بیت -
از مثنوی اوست * شعر *

نه بفرازنده این نه سپهر * نه بفروزنده این ماه و مهر
کار بدنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمام نیست
گرچه زبون فلک قوسیم * من نه ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نه کار منست * شعرو روشی نه شعار منست
این دوسه بیت که تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مقال
شعر نه شعری پمانیست این * ثانی ترکیب مثنیست این
بارقه طور تجلیست این * شعشعه ناته لیلیست این

(۶۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سر آزاد بدکر میر عبد الجلیل بلگرامی آورده که میر محمد مراد
متخلص بلایق جوهری که در عنقران جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب
پیانده از هند بصفاهان رفت و روزگار بخدمت میرزا بسر برده
بهند بازگشت - و از پیشگاه خاندان مدتی بسوانه نگاری دارالسلطنه
لاهور سرافرازی داشت با علامه مرحوم (یعنی میر عبد الجلیل)
بسیار مرتبط بود و با اشاره ایشان خمسه در سلک نظم کشید - چهار

کتاب از خمسة او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگذاید که

راقم این نامه معنی سواد * محور سخن بنده محمد مراد
بود شبیه انجمن آرای فکر * داشت سرے گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سر جوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت ازو گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبدالجلیل
کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زودتر از نکبت گل با مشام
می برد از طرز بمطلب سراغ * گرمتر از نشئه می با دماغ
دید که فکر سخن پیشه است * دل گرو صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سبحه و زنار به
بمس بود از بهر سخنور کرا ؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس غازه کرد
شد ز پریشان دل جلوه گر * خیال معانی ز پی یکدگر
خامه بتحریر گرو ساختم * نقش دلاویز پرداختم
از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکر نوی
(۷۰) و برین وزنت مطمحن الانظار حزین - احوال او

در ریاض الشعرا و خزائن عامره و تذکرة المعاصرين که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمد علی حزیں اصفهانی
که معلوم عقلي موصوف - و در سخنوري و شاعري معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
اردبیلی که جدّ سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح فسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دارالمرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضیله دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرين صحبت
داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حجاز اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - دران بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادرشاه بوده توقف نتوانست کرد بالضرورة خود را
بساحل عمان رسانید و از انجا به بنادر فارس آمد - و از انجا آنخورش
بکرمان کشید - و بعد چنده وارد هندوستان گشته - و آله داغستانی
گوید که تا حالت التحریر در شاهجهانآباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مرعی میدارند
لیکن از انجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره هجوهای رکیک که
لایق شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کردم

فایده نبخشید - و تا حال در کار است - لابد پاسِ نملک پادشاه و حقِ صحبتِ امرا و آشنایان بے گناه گریبانگیر شده - ترکِ آشنایی و ملاقاتِ آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آفرین بخلقِ کریم و کرمِ عظیم این بزرگان که با کمالِ قدرت در صدقِ انتقام بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایتِ احوالش خود را معاف نمیدارند - اینمغنی زیاده موجبِ خجلتِ عقلای ایران که درین دیار بدلای غربت گرفتار اند میشود *

هر که پا کج میکند ما دلِ خود میخوریم
شیشه ناموسِ عالم در بغل داریم ما

القصة بعضی از غیورانِ این مملکت کمرِ انتقام بسته تیغِ هجا بروی کشیده در نظرِ اربابِ خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدانِ همگان میریاید اشعارِ غلط بسیار از دیوانِ شیخ برآورده رساله مسمی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیاتِ مذکور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده انتهای آزان بلگرامی هم که از همصحبانِ اوست گفته که عمدة الملک امیرخان متخلص بانجام سیورغالی سیر حاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمدشاه گرفته داد - و بآن ماده توکل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ اهل هند را هجو کرد از انجمله است این بیت *

نسئاس سیرتیسست تمنای مردمی

از دیولاج هند که انسان نداشته است

شعراي شاهجهانآباد بشور آمده متصدّي جواب شدند - شيخ اقامت
دهلي بے لطف دیده باکبرآباد قدمرّجه کرد و از انجا بارادہ بنگالہ
بنفارس پس بعظیم آباد پٹنہ شتافت - و نسخ عزیمت بنگالہ نموده
بنفارس عود کرده آن شهر را دلفنہاں توطن ساخت - الحال در انجا
عافیت خانہ ترتیب دادہ چشم بر راه داعي حق است انتہي -
در مفتاح التواریخ نوشتہ کہ در بنارس قبرے از برای خود ساخته
انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذاشت کہ اینقدر
دیر چراست انتہي تا آنکہ درسنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد (۱۱۸۰)
راہی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشتہ - شخصہ این
تاریخ بتعمیہ گفتہ

* بیت *

تہی گشت ہیہات روی زمین * ز شیخ محمد علی حزن
در مجموعہ مثنویات شیخ کہ در کتابخانہ دہلي و اشیا تک سوسیٹی
کلکتہ بنظر فقیر رسیدہ از ہر یکہ ورقے چند بیش نیست چنانچہ
ازین نسخہ ہمین دیباچہ دو ورق است در حمد و نعت - ظاہرا بعضی
صورت اتمام نیافتہ باشد - شعر اول مطمح الانظار

* بیت *

ای دل افسردہ خروشت کجاست * خامشی از زمزمہ جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قانّی - او ابوالفضایل
میرزا حبیب اللہ شیرازی متخلص بقانّی خلف میرزا ابوالحسن
گلشن تخلص - حکیم قانّی کہ در پسینان اعجوبہ روزگار است و بعد

آسمان اول (۱۶۵) مثنوی حکیم قانای شیرازی

از علی حزین شاعر باین جلالتِ شان از ایران برخاسته بنای
وسیع الفضای هنر را بارگانِ اربعهٔ زبانهای چارگانه فارسی و عربی و
ترکی و فرانسیسی استوار نموده و بهر یکی از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
که اگر بتغییر صورت و لباس رفع شبهه و التباس نمیشد کس واقف
ازان نمیکشت که گویندهٔ پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از آنجا که او بذیان بیانرا بر وضعِ خوش و روش تازه نهاده از پیشگاه
ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعرا لقب یافته - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بوده پادشاه جمجاه ماضی محمد شاه غازی اورا
حسان العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آناً نسبت
باو می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدرو جهان فانی نمود و عالم را
حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبذ از احوال حکیم که در
اول کلیات او (که در بمبی در سنه ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصهٔ صحبت بانوی و سرا و
برهٔ او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه * شعر *

بانوی شه قبلهٔ اهلِ حرم * گلبنِ رضوان گلِ باغِ ارم
مهرِ فلک شیفتهٔ چهرِ او * زهرهٔ و مهٔ مشترقی مهرِ او
راهزنِ زهرهٔ دو هاروتِ او * لعلِ جگر خون زدو یاقوتِ او
در آخر گوید * شعر *

ای دل از معنی هر قصهٔ * کوش که بارهٔ ببری حصهٔ
قصدم ازین قصهٔ نبذ یکسرهٔ * صحبتِ بانوی و سرا و برهٔ

آسمان اول (۱۶۶) مثنوی درد و داغ غالب

بانو روحست و سپاروزگار * بوه همان سیرت ناسازگار
جا چو کند سیرت بد در بدن * روح گریزد بنصرت ز تن
کوش که از سیرت بد واره‌ی * تا بسرای ابدی پا نه‌ی
هرکه بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *
غالب نام آرم نام و نشانم می‌رس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میرزا نوشه - اکبر آبادی المولد دهلوی المسکن - شاگرد میرزا
عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظماً و نثراً مرا را مسلمست بلکه بیشتر نثر او دلربا تر -
لیکن حال سخن‌دانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستر
درفش‌کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ‌تیز او از مطالعه
جوابهای آن خصوصاً مؤید برهان و شمشیرتیزتر بر تماشائیان سخن
حالیست - در لارنس گزیت میرتبه مطبوعه ۲۷ فبروری
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمیناً هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرّس اسکول میرتبه تاریخ وفات او
که در سنه * ع * یک‌هزار و دوصد و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته
* ع *
امّا شمس‌الملک مظفرالدین حیدرخان بهادر مظفر جنگ فرماید
* شعر * سال میلاد اوست لفظ - غریب * سال فوتش - بمرث غالب آه *

آسمان اول (۱۹۷) رنگ و بود تاج سخن

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینکه * بیت *

بے ثمرے بزرگري پیشه داشت * در دل صحرای جنون ریشه داشت
آنچه از اعتراض و اصلاح برین شعر * خوک شد آه واقع شده
در مؤید برهان صفحه (۱۴۲) مرقوم گشته فلانکرة *

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ ربوی او - که
همین چار ورقست - اولش اینکه * بیت *

بنود جوان دولتی از خسروان * غازه کش عارض هندوستان
(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در
تهنیت عید الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینکه * بیت *

باز بر آنم که بدیباى راز * از اثر ناطقه بندم طراز
(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در
تهنیت عید بولیعهد فتح ملک رقم کرده - سرآغاز اینست * بیت *

منکه درین دایره لاجورد * کرده ام از حکم ازل آبخورد
قافیه بلهجه قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار
یافت میشود - هرچه داش خوش میکند میزدیسد قبلیح بود یا
فصیح - در پایان این مثنوی گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظامیست این * مدح مخوان خط غلامیست این
(۷۶) و برین وزنست مثنوی تاج سخن از وحیدالعصر
مخدومی والا جناب مولوی محمد عبدالرؤف متخلص به وحید

و در نثر و نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیات
 مرعظت - اما هنوز پیرایہ اتمام نیافتہ - بیتہ چند از اوایل آن
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تاج سخن راست چو در
 تاج سخن چیست ثنای خدای * کوست بجائے بگہ و بے
 جان ہنر آماہی حکیم و کریم * بے تن و جان پای رُف و
 آنکہ بود معنی لفظ قدم * آنکہ برآورد وجود
 آنکہ بود واجب یکتا بذات * مظهر او آیندہ
 واحد مطلق احد بے نشان * قادر برحق مبد
 ہفت زمین ہفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک
 اوست کہ این بزم جہان آفرید * تا بچہ فر و بچہ
 از پی این بزمگہ پُرشور * کرد مہ و مہر قن
 کرد درین بزم حکمت بیہا * مروحہ جنبان نسیم
 وہم او فرماید بر عنوان رسالہ تحفۃ الحاج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * کعبہ جان و دل اہل

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار -

عبد الرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرف عام دھری

فرہنگی دبستان کہ بعد از تحصیل علوم رسمیت و فنون حکم

کلکتہ شدہ درسہ (۱۲۷۳) رحلت کردہ - بفارسی نیکو مہار

بزیان انگریزی کتابے نظم در پند و اندرز محتوی بر شہ

CALL No. 191555109 ACC. No. 12920

AUTHOR _____

TITLE مجموعہ شعراء مشنوی

191555109 12920

مجموعہ شعراء مشنوی

Date	No.	Date	No.
For Binding			
Libt No. 2/85			
29.6.95			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

